

صد میدان

خواجه عبدالله انصاری

به اهتمام

دکتر قاسم انصاری

کتابخانه رستار

@RastarLib



کتابخانه رستار

@RastarLib

زبان و فرهنگ ایران

۸۸

صد میدان

تألیف

خواجه عبدالله انصاری

با اهتمام

قاسم انصاری



کتابخانه ملی

خیابان انقلاب . مقابل دانشگاه تهران تلفن ۶۴۰۶۳۳۰

صد میدان

خواجه عبدالله انصاری

مصحح قاسم انصاری

چاپ چهارم تابستان ۱۳۶۸

تیراژ ۱۰۰۰۰ نسخه

چاپ گلشن

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتابخانه طهوری است

بنام خدا

نام و نسب خواجه عبدالله انصاری:

شیخ الاسلام، امام الاثمه ابو اسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد بن معاذ بن علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن منصور بن متی الانصاری الهروی، از اعقاب ابو ایوب انصاری است^۱ که رسول گرامی اسلام بعد از هجرت در خانه او اقامت گزید. متی الانصاری در عصر خلافت عثمان به همراه احنف بن قیس (فاتح خراسان) به هرات آمد و در آنجا مقیم شد^۲.

مولد وی:

زادگاه شیخ به اصح اقوال شهر هرات است که اکنون در غرب کابل پایتخت افغانستان قرار دارد. این شهر از طرف غرب به ولایت نیشابور و از جنوب به ولایت سیستان و از شمال به ولایت بلخ و از شرق به جبال غور محدود است و در سال ۲۱ یا ۲۲ هجری به هنگام خلافت عثمان بن عفان، وسیله احنف بن قیس فتح شد.

مورخ نامی قرن هشتم حمدالله مستوفی، درباره آب و هوای هرات چنین می نویسد: «هوایی در غایت درستی و نیکوئی دارد، و پیوسته در تابستان شمال وزد و درخوشی آن گفته اند: لو جمع تراب

۱- تاریخ ادبیات فارسی، تألیف هرمان اته، ترجمه دکتر شفق ص ۱۵۰ ترجمه و نشر کتاب و تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون (از فردوسی تا سعدی) ترجمه دکتر مجتبیائی ص ۴۰۵.

۲- شیخ الاسلام عبدالله الانصاری حیات و آراء، تألیف: الدكتور محمد سعید عبدالمجید، دارالکتب الحدیثه مصر.

الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة، قل الناس يموت فيها ابدًا، و آبش از نهرچه هری رود است، باغستانش بسیار است و هجده پاره دیه است متصل آن شهر. از میوه هایش انگور فخری و خربزه نیکوست مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند و سنی مذهبنند. و در آنجا قلعه محکمی است آنرا «شمیرم» خوانند، و بر دو فرسنگی هرات برکوه آتشفشان ای بوده است، آن را «ارشک» گفته اند. و این زمان قلعه «امکله» می گویند، و مابین آتشفشان و شهر، کنیسه نصاری بوده است. و از مزار کبار اولیا و علما، تربت شیخ عبدالله انصاری معروف به پیرهری و خواجه محمد ابوالولید و امام فخرالدین رازی است و در حق خوشی هرات گفته اند:

گر کسی پرسد ترا کز شهرها خوشتر کدام؟

از جواب راست خواهی گفتن او را گوهری

این جهان را همچو دریادان، خراسان را صدق

در میان این صدق، شهر هری چون «گوهری»^۳

تاریخ ولادت وی:

شیخ، غروب روز جمعه دوم شعبان سال ۳۹۶ ه = چهارم ماه مه ۱۰۰۶ م از پدری صالح و مادری صالحه متولد شد. پدرش که مردی پرهیزگار و اهل حق بود، به تعلیم و تربیت او همت گماشت. در خانه از فیض دیدار و مصاحبت یاران پدر که عموماً از بزرگان علم و مشاهیر هرات بودند، بهره مند بود. و در پیرون خانه در معیت پدر از مجالس وعظ و ذکر سود می جست. استعداد فوق العاده و درک و فهم بیش از حد او، اعجاب و تحسین دوستان و حسادت دشمنان را برانگیخت چنانکه خود می گوید:

«اول مرا در دبیرستان زنی کردند. گفتند: زیان دارد. چون چهار ساله شدم، مرا در دبیرستان مالینی کردند. و چون نه ساله شدم، املاء می نوشتم از قاضی ابومنصور و از جارودی. و چهارده ساله

۳- نزهة القلوب صفحات ۷-۱۸۶ باهتمام: دکتر دبیرسیاقی از انتشارات طهوری.

بودم که مرا به مجلس نشاندند، و من در دبیرستان ادب، خرد بودم که شعر می‌گفتم چنانکه دیگران را بر من حسد می‌آمد»^۴.

عصر زندگی وی:

شیخ الاسلام، در عصر خلافت القادر بالله عباسی (۴۲۷-۳۷۶ هـ) چشم به جهان گشود در آن زمان، بغداد مرکز خلافت مسلمانان بود. فاطمیان در مصر و سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸ هـ) در خراسان حکومت می‌کردند. دامنهٔ اختلاف سیاسی، میان سلاجقه و غوریان و غزنویان گسترش داشت و این اختلاف، گهگاه به جنگ و خونریزی منجر می‌شد و آرامش مسلمانان را بهم می‌زد. از طرف دیگر، اختلافات عقیدتی و مجادلات کلامی میان اشاعره و معتزله و ماتریدیه و حنفیان و شافعیان و قدریه به حدی بود که بعضی از آنان، برخی دیگر را تکفیر می‌کردند و به کفر و زندقه متهم می‌ساختند^۵. اظهار عقاید مختلف، از طرف صوفیان این عصر، در معرفت خدا و سیر الی الله و فی الله و دربارهٔ کشف و مکاشفه، به قدری شدید بود که اوهام و افکار مردم را به حیرت وامی‌داشت. این اختلافات و تضادهای فکری و عقیدتی، پایهٔ اتحاد مسلمین و وحدت کلمه بین آنان را، درهم ریخته سبب بدبینی و نفرت می‌شد. در چنین اوضاع و احوال سیاسی و مذهبی، کار بزرگمردانی چون خواجه عبدالله انصاری مشکل بود، زیرا هرچه بر دانش و بینش و شهرت آنان می‌افزود، بهمان نسبت، بار وظیفه و تکلیفشان سنگین‌تر می‌گردید.

استادان وی:

۱- قاضی ابومنصور ازدی، فاضل و فقیه و محدث و شیخ شافعیان هرات بود و حدود سی سال مسند قضاوت داشت. سلطان محمود نسبت به وی ارادت می‌ورزید و در اعزاز و احترام او می‌کوشید

۴- نفحات الانس جامی به تصحیح مهدی توحیدی پور ص ۳۳۲ از انتشارات محمودی.

۵- رجوع شود به: غزالی‌نامه، تألیف استاد همائی صفحات ۷۵-۴۰ چاپ اول ۱۳۱۸.

گویند: خلیفه فاطمی در ذی القعدة ۴۰۳ هـ به قاضی نامه‌ای نوشت تا وی مخفیانه به مذهب فاطمیان درآید. نامه بر، به امر سلطان محمود در خراسان دستگیر شد و به قتل رسید. سلطان مرکب این فرستاده را نزد قاضی گسیل داشت و نوشت: تا امروز رئیس ملحدان بر این مرکب سوار بود، از امروز پیشوای موحدان بر آن سوار خواهد شد. فرمان مجازات معتزله وسیله سلطان محمود در سال ۴۰۸ هـ قاضی را شادمان ساخت. شیخ، از محضر وی سود فراوان برد و اصول و فروع مذهب شافعی را در خدمت او آموخت. قاضی در سال ۴۱۰ هـ درگذشت.

۲- جارودی از رجال علم و عالم به قرآن و حدیث بوده در نیشابور و همدان و بصره به افاده و استفاده مشغول شده خواجه عبدالله، حدیث و درایة الحدیث را از وی آموخت و در مرگش به شدت متأثر گشت جارودی بسال ۴۱۳ هـ وفات یافت.

۳- یحیی بن عمار الشیبانی سیستانی، عالم به تفسیر و حدیث و شعر و ادب واعظ و مرشد و از متمکنان هرات بوده، در حق خواجه عبدالله گفت: «ساعدوا عبدالله الانصاری و تطلقوا معه لانه یخرج منه رائحة الامام» و خواجه عبدالله در حق این استاد گفته است: «لو انی ما رایته لما استطعت ان اطلق لسانی فی مجالس التذکیر و التفسیر».

۴- الشیخ عموی، متولد ۳۴۹ هـ، به نیشابور و بخارا رفته شیوخ مشهور آن عصر چون بابا فرغانی و احمد نصر طالقانی و ابوبکر فالیزبان را زیارت کرد در هرات خانقاه داشت و از مساعدت‌های مادی و معنوی نسبت به خواجه عبدالله دریغ نمی‌کرد^۶.

علاوه بر استادان فوق بزرگان دیگری نیز در تعلیم و ارشاد شیخ مؤثر بوده‌اند که از آن جمله: شیخ طاقی سیستانی، پشروی سگزی، جراحی، محمد باشانی، احمد الحاجی، ابو سلمه بارودی، ابوعلی

۶- برای توضیح بیشتر رک: شیخ الاسلام عبدالله الانصاری آرائه و حیات... ص ۲۷ به بعد.

زرگر، ابوعلی بوته‌گر، اسماعیل دیاس و محمد ابو حفص کورنی را می‌توان نام برد.

شاگردان مشهور وی:

عبدالاول سگری، ابوالفتح عبدالملک کروخی، ابوجعفر محمد صیدلانی، ابوجعفر حنبل بن علی البخاری، ابوالفخر جعفر قاینی، عبدالصبورین عبدالسلام، حسین الکتبی، احمد قلانسی و ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی.

سفرهای وی:

شیخ بارها به تیشاپور که در آن زمان مرکز علوم و مهد ادب بود سفر کرد و بایزرگان آن شهر آشنا شد چندیار به زیارت خانه خدا رفت و در یکی از این سفرها بود که صوفی بزرگ ابوالحسن خرقانی را دید، این ملاقات، مخصوصاً سخن خطایی خرقانی نسبت به او که «تعال انا معشوقك و قد جئت من البحر» تأثیر عمیقی در وی نهاد چنانکه گفته است: «اگر خرقانی را نمی‌دیدم، حقیقت را نمی‌شناختم»^۷. و وقتی که به بلخ تبعید شد، آن جلای وطن را، حاصل خطائی پنداشت که نسبت به سجاده شیخ ابوالحسن مرتکب شده بود (بدین گونه که روزی پا بر روی سجاده مرشد می‌نهد و استغفار نمی‌کند). دیدار خرقانی در تحول فکری وی آنچنان مؤثر بوده که می‌گوید: «عبدالله مردی بود بیابانی، در طلب آب زندگانی، ناگاه رسید به ابوالحسن خرقانی، چندان کشید آب زندگانی که نه عبدالله ماند و نه خرقانی»^۸. با صوفی مشهور ابوسعید ابی‌الخیر (م ۴۴۰ هـ) نیز ملاقات کرد. خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر مقتدر و دانشمند ملک‌شاه سلجوقی به وی ارادت داشت. به امر المقتدی بالله (۴۸۷-۴۶۷ هـ) به لقب «شیخ الاسلام» ملقب گردید.

۷- تذکره الاولیاء عطار با مقدمه علامه قزوینی ج ۲ ص ۱۷۲ چاپ سوم.
۸- رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری ص ۱۰ به اهتمام تابنده گنابادی ۱۳۴۷.

مذهب وی:

در اصول، از مذهب امام احمد بن حنبل (م ۲۴۱هـ) و در فروع از امام شافعی (۲۰۴-۱۵۰هـ) پیروی می‌کرد.

وفات وی:

شیخ الاسلام هشتاد سال زندگی کرد و در تمام مدت عمر به تعلیم و تعلم اشتغال داشت، با وجود درگیری با تحولات سیاسی و مذهبی لحظه‌ای از مجاهدت و ریاضت دست نکشید. در سایه تلاش مداوم و تسلط کامل به دوزبان فارسی و عربی آثار گرانبهائی بجای گذاشت و سرانجام روز جمعه ۲۲ ذی‌الحجه سال ۴۸۱هـ = ۱۰۸۸م، چشم از جهان فرو بست و در گازرگاه هرات مدفون گردید.

آثار وی:

الف - آنچه شخصاً به تألیف آنها همت گماشته است:

- ۱- تفسیر قرآن مجید بنام: «کشف الاسرار و عده الابرار»^۹
- ۲- رساله مناقب امام احمد حنبل.
- ۳- الاربعین فی دلائل التوحید^{۱۰}
- ۴- باب فی الفتوة^{۱۱}
- ۵- الفاروق فی الصفات
- ۶- مجالس التذکر
- ۷- مناجات‌نامه (الهی‌نامه)^{۱۲}
- ۸- شرح بر کتاب التعرف لمذهب التصوف کلاباذی.
- ۹- الخلاصة فی حدیث کل بدعة ضلالة.

- ۹- این اثر با شرح و توضیح شاگردش ابوالفضل میبیدی به همت آقای حکمت وسیله دانشگاه تهران طبع و نشر شده است.
- ۱۰- نسخه خطی آن بشماره ۴۳ در الجامعة العربیه محفوظ است.
- ۱۱- نسخه‌های خطی آن بشماره ۵۹ در الجامعة العربیه و بشماره‌های (۲۰۴۹) ی (۱۴۵) (۱۴۰) ق ۴۱۷+۳۳ در کتابخانه ایاصوفیای ترکیه نگهداری می‌شود.
- ۱۲- این رساله، جزء رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری با اهتمام تابنده گنابادی در تهران به طبع رسیده است.

- ۱۰- اسناد الموجودات الى الخالق.
- ۱۱- القصيدة في الاعتقاد.
- ۱۲- مذكرات
- ۱۳- ذم الكلام واهله ۱۳.
- پس- تقریرات وی است که شاگردانش آنها را جمع و تدوین کرده‌اند:
- ۱- طبقات الصوفیه ۱۴ (توضیحات و اضافاتی که ضمن تدریس طبقات الصوفیه سلمی بر آن افزوده است)
- ۲- القصيدة النونية فی مدح احمد بن حنبل ۱۵
- ۳- علل المقامات ۱۶
- ۴- المختصر فی آداب الصوفیه و السالکین لطریق الحق
- ۵- کتاب صمدیان ۱۷
- ۶- منازل السائرین الى الحق المبین ۱۸
- ج - آثار منسوب به وی:
- ۱- دیوان شعر
- ۲- گنج‌نامه ۱۹
- ۳- کنز السالکین ۲۰
- ۴- انس المریدین و شمس المجالس (دامتان یوسف و زلیخا) ۲۱

- ۱۳- این کتاب را در سال ۴۶۵ به شاگردانش، سگری و کروی املا کرده است.
- ۱۴- این اثر نفیس با اهتمام دانشمند افغانی عبدالحی حبیبی طبع و نشر شده است.
- ۱۵- عین قصیده در کتاب «الذیل علی طبقات الحنابلة» ص ۵۳ مکتوب است.
- ۱۶- در سال ۱۹۶۰ م در دمشق چاپ شده است.
- ۱۷- باز اول در قاهره بسال ۱۹۵۴ م و بار دوم در کابل بسال ۱۳۴۱ هـ به طبع رسیده است.
- ۱۸- این کتاب با شرح کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۵) به چاپ رسیده است. و عده‌ای دیگر نیز آن را شرح کرده‌اند.
- ۱۹- وسیله ملاجان محمد قندهاری به چاپ رسیده است.
- ۲۰- در ایران و بعضی از فصول آن در مجله شرقیات ترکیه چاپ شده است.
- ۲۱- نسخه خطی آن بشماره ۱۷۸۷ در هند موجود است.

- ۵- نصیحت نامه وزیر ۲۲
- ۶- اسرار نامه یا کتاب الاسرار
- ۷- رسائل خواجه عبدالله انصاری ۲۳
- ۸- الرسائل ۲۴.
- ۹- پرده حجاب ۲۵.
- ۱۰- مجموعه رسائل ۲۶.
- ۱۱- مناجات ۲۷.

تصوف وی:

شیخ الاسلام، نسبت به اصول و فروع دین تعصب داشت. لقب شیخ الاسلامی او را بر آن می داشت که با قاطعیت و صراحت به معروف امر و از منکر نهی کند و در انجام این وظیفه خطیر از هیچکس و هیچ چیز نهراسد. همین امر در تصوف او اثر خاصی نهاده بود، عمل به احکام شرع را شرط اساسی و پایه اصلی سیر و سلوک می دانست و با صوفیانی که او امر دین را مهمل می گذاشتند، به سختی مبارزه می کرد. در مقدمه صمد میدان می گوید: «شریعت، همه حقیقت و حقیقت همه شریعت و بنای حقیقت بر شریعت است و شریعت بی حقیقت بیکار است، و حقیقت بی شریعت بیکار و کارکنندگان جز از این دو بیکار است» ۲۸.

به عقیده وی، پیرو طریقت باید به بندگی و طاعت در آویزد

۲۲- سال ۱۹۲۶ در لنینگراد و در همان سال بنام «تحفة الوزراء» در هند بجای رسیده است.

۲۳- شامل ۸ رساله که در تهران به طبع رسیده است.

۲۴- در سال ۱۳۵۱ در شیراز طبع شده است.

۲۵- مکتوب به سال ۹۰۳ و محفوظ در کتابخانه شبید علی استانبول بشماره ۱۳۷۲.

۲۶- نسخه خطی آن بشماره ۱۷/۹۶ در کتابخانه مراد ملای ترکیه نگهداری می شود.

۲۷- کاندی برترجمه انگلیسی آن مقدمه نوشته است. تقسیم بندی و فهرست آثار عیناً از کتاب شیخ الاسلام حیات و آرائه... نقل شد.

۲۸- صد میدان ص ۱۷.

واز افعال در اعمال شرعی بگریزد: «یا عبدالله آدمی فاعل مختار است و طاعت در کار است. چنان جزای عمل است و میزان سزای امل، نیک خود ثمرات چیند، بد خود حسرات بیند. پاکی را مشروبات است، ناپاکی را عقوبات، راهی است مبین و چاهی است معین. شریعت انبیا قائد و طریقت اولیا، رائد. کتاب آسمانی هادی و خطاب ربانی منادی، یعنی هرکه روی گردانید از ما، فهو فی الآخرة اعمی*». برعهده‌الست باش مقبولا و کان امرالله مفعولا**». اگر در پس شیطان است. در پیش قرآن است»^{۲۹}.

با همه بلند نظری‌هایی که دربارهٔ حلاج و بایزید و دیگر صوفیان تندرو در طبقات الصوفیه‌اش از خود نشان می‌دهد، مع ذلك دربارهٔ تصوف چنین می‌گوید: «معرفت را فاش کردن، دیوانگی است. کرامات فروختن سبکی است، کرامات خریدن، خری است. راستی کردن، رستگاری است. تصرف در تصوف کافری است»^{۳۰}.

و در نصیحت خواجه نظام‌الملک می‌نویسد: «در رعایت دلپاکوش و دین به دنیا مفروش. هرکه این ده خصلت شعار خود سازد، در دنیا و آخرت کار خود سازد: با خدای به صدق، با خلق به انصاف، با نفس به قهر، با درویشان به لطف، با بزرگان به خدمت، با خردان به شفقت، با دوستان به نصیحت، با دشمنان به حلم، با جاهلان به خاموشی، با عالمان به تواضع»^{۳۱}. گزایشی به مکتب ملامتیه خراسان داشت. به عقیده وی طالبان راستین حقیقت و رهروان واقعی طریقت، سه طبقه‌اند: مرید: آنکه در میان بیم و امید، راه محبت پیماید.

مراد: آنکه از وادی تفرقه بیرون آید.

مجنوب: آنکه در راه مشاهده به مقام فنا رسد.

* قرآن کریم ۱۲/۷۲.

** قرآن کریم ۴/۴۷.

۲۹- رسایل جامع خواجه عبدالله ص ۶۸ چاپ تهران.

۳۰- مأخذ قبل ص ۳۵.

۳۱- تصوف و ادبیات تصوف ص ۴۰۲ تألیف برتلس، ترجمهٔ سیروس ایزدی چاپ امیر کبیر.

ارزش عرفانی و ادبی صدمیدان:

در بین مؤلفات صوفیانه شیخ، دو کتاب صدمیدان به زبان فارسی و منازل السائرین به زبان عربی که اولی در سال ۴۴۸ هـ و دومی در سنه ۴۷۵ هـ املا شده است، از اهمیت و مزیت خاصی برخوردارند. مؤلفان آثار صوفیانه و عرفانی تا زمان شیخ برای مراحل سیروسلوک، مراتب و منازل معین و معدودی ذکر نکرده بودند. هر یک دسته و گریخته به موضوعاتی اشاره داشتند که سالک به رعایت آنها ملزم بود. شیخ این مراتب را نخست در صدمیدان و بعد از ۲۷ سال آنرا در صد منزل مرتب و معین کرد. گرچه کتاب منازل السائرین در زمان پختگی شیخ املا شده و شرح تمتع عبدالرزاق کاشانی، به محبوبیت و مقبولیت و شهرت آن افزوده است، اما کتاب صد میدان که به زبان شیرین فارسی تألیف یافته اثری است در نهایت ایجاز و اختصار که ایجاز آن غیرمخل و اختصار آن غیرمضر است و به گفته استاد عبدالحی حبیبی: صدمیدان، نمونه زیبایی ایجاز غیر مخل است که يك كلمه زايد را در آن نتوان یافت.^{۳۲}

این دوائر در ۵۱ موضوع متحد و در ۴۹ مطلب مختلف هستند و پیداست که صدمیدان برای مبتدیان طریق تصوف و منازل السائرین برای منتهیان تنظیم و تألیف شده است. به هر حال این کتاب که به زبان فارسی و بازمانده‌ای از قرن پنجم هجری است نمونه دیگری از غنا و وسعت زبان کهنسال کشور ماست و از نویسنده بزرگواری یادگار است که پیامبر سخن سعدی - علیه‌الرحمه - از میان متقدمان شیوه او را برگزید و به تکمیل و تعمیم آن پرداخت^{۳۳} و عارف نامور سنائی غزنوی به تقلید از آن همت گماشت. به گفته اته: «نثر مخلوطی باغزل و رباعی تحریر یافته او، بیش از دیگران به اتحاد تدریجی شعر صوفیانه و پندیات خدمت کرد، و در حقیقت راه را به سنائی بزرگ باز نمود»^{۳۴}.

۳۲- مقدمه صد میدان ص ۱۰ چاپ کابل.

۳۳- رك: سبك‌شناسی مرحوم بهار ج ۲ ص ۲۴۰ به بعد.

۳۴- تاریخ ادبیات فارسی، تألیف: هرمان اته ترجمه دکتر رضازاده شفق ص ۱۵۰ چاپ ترجمه و نشر کتاب.

ایران‌شناس روسی، یوگنی برتلس درباره اهمیت ادبی آثار شیخ می‌نویسد:

«اما با اطمینان کامل می‌توان گفت که تنها مردی است که دارای تجربه بزرگ ادبی بوده و می‌توانسته این اثر را به رشته تحریر کشد. زیرا فقط چنین مردی یارای آن را داشته است که افکار خود را در چنین شکل فشرده‌ای بیان و از مفاهیم دویپلو و ناروشن پرهیز کند»^{۳۵}. اکنون مدیر باذوق کتابخانه طهوری (سید عبدالغفار طهوری) که به حق از خدمتگزاران صدیق فرهنگ و ادب فارسی است، در صدد چاپ و نشر مجدد این اثر گرانقدر فارسی عرفانی برآمده که امید است چون دیگر نشریات مفید و ارزنده ایشان، مورد قبول دانش‌پژوهان و علاقمندان به زبان شیرین فارسی قرار گیرد. خداوند متعال، خواننده ارجمند و ناشر محترم را از گزند زمان محفوظ و در انجام کارهای نیک موفق دارد.

قاسم انصاری

۳۵- تصوف و ادبیات تصوف، تألیف برتلس ترجمه سیروس ایزدی ص ۴۰۷ چاپ امیرکبیر.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى يرى أوليائه آياته فيعرفونها،
 وصلوته على سيد المرسلين محمد و آله اجمعين!
 تراجم مجالس عقيده. قوله: «قل ان كنتم تحبون الله
 فاتبعوني يحببكم الله.»
 ابتداء: اول شهر محرم سنة ثمان و اربعين و
 اربعمائة.

تذكر، ان الخضر عليه السلام قال: «بين العبد و بين
 مولاه الف مقام.» و كذلك ذكر عن ذوالنون المصرى و
 بايزيد البسطامى و الجنيد و ابى بكر الكتانى رضى الله
 عنهم اجمعين. قال ذوالنون: «الف علم؛ قال بايزيد و
 قال الجنيد، قدس سرهما: «الف قصر؛ قال ابوبكر
 الكتانى: «الف مقام.» قال الله تعالى: «أفمن اتبع
 رضوان الله كمن باء بسخط من الله» الى قوله: «هم درجات.»
 اين درجات كه درين آيت است هزار مقام است.

و خبر درست است باتفاق امت مخرج در صحيحين
 از فاروق الله ابن خطاب، رضى الله عنه، از خبرى كه جبريل
 عليه السلام، پرسيد از رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ما
 الاحسان؟» (احسان چيست؟) جواب داد: «ان تعبد الله

كَأَنَّكَ تَرَاهُ» (خدایرا پرستی و چنان پرستی که گویی او را می بینی)، «فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَانْهَ يِرَاكَ» (اگر تو او را نمی بینی چنان دانی که او ترا می بیند). قال الشيخ شيخ الاسلام: اخبرنا محمد بن علي بن الحسن: اخبرنا عثمان بن سعيد الدارمي: اخبرنا سليمان بن حرب عن حماد بن يزید عن مطر الوراق عن ابي برده عن يحيى بن [يعمر] عن عبدالله عمر رضي الله عنهما. بهذا الاسناد الحديث بتمامه. خرج هذا الاسناد مسلم بن الحجاج في صحيحه.

و آن هزار مقام منزلهاست که روندگان بسوی حق می روند، تا بنده را درجه درجه می گذرانند و بقبول و قرب حق تعالی مشرف میشود، یا خود منزل منزل قطع میکند تا منزل آخرین که آن منزل ایشانرا مقام قربست؛ و آن قرب آنجا که برگذرند ویرا منزلست و آنجا که ویرا بازدارند آن مقامست همچون فرشتگانرا در آسمانها. قوله تعالى: «و ما منا الا له مقام معلوم»؛ «یبتغون الی ربهم الوسيلة أیهم اقرب». و هر یکی از آن هزار مقام رونده را منزلست، و یابنده را مقام.

و گویندگان این علم سه مردانند: یکی اهل تحقیق، و دیگر اهل سماع، و سدیگر اهل دعوی. محقق از یافت نور بر سخن وی پیدا، و اهل سماع از سماع بیگانگی بر سخن وی پیدا، و اهل دعوی بر دعوی وحشت و بی حرمت بر سخن وی پیدا. اسناد این علم یافتست، و نشان درستی آن سرانجام آن.

و آن هزار مقام را يك طرفة العین از شش چیز چاره

نیست: تعظیم امر و بیم مکر، و لزوم عذر، و خدمت بسنت، و زیستن برفاقت، و بر خلق بشفقت. و هرچند که شریعت همه حقیقتست و حقیقت همه شریعت، و بنای حقیقت بر شریعت است؛ و شریعت بی حقیقت بیکارست، و حقیقت بی شریعت بیکار، و کارکنندگان جز ازین دو بیکارست.

و شرط هر منزلی ازین هزار منزل آنست که بتوبه صورت در شوی و بتوبه بیرون آیی، که گفت رب العزة: «وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون». بندگان خود را همه بتوبه محتاج کرد، و ذل خطا بر همه پیدا کرد، و همه را بتاوان غفلت و عجز از ادای حق مبتلا کرد؛ بی نیاز شد عفو کرد، و بجای عذر نازان کرد، که گفت: «ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون» (هر کس که نه تائبست ظالمست). همه خلق را بدو حکم بیرون آورد. مصطفی صلوات الله عليه توبه را صیقل نیازمندی و عذر تقصیرات گردانید که گفت: «أتوب اليك من ذنوبي كلها ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم».

از آشنایی تا دوست داری هزار مقامست، و از آگاهی تا بگستاخی هزار منزلست، و این جمله بر صد میدان نهاده آمد، والله المستعان.

میدان اول مقام توبه است

و توبه بازگشتن است بخدای. قوله تعالی: «توبوا الى الله توبة نصوحا» بدانکه علم زندگانست، و حکمت آینه، و خرسندی حصار، و امید شفیع، و ذکر دارو، و

توبه تریاق. توبه نشان راهست و سالار بار و کلید گنج و شفیع وصال و میانجی بزرگ و شرط قبول و سر همه شادی. و ارکان توبه سه چیزست: پشیمانی در دل، و عذر بر زبان، و بریدن از بدی و بدان. و اقسام توبه سه است: توبه مطیع، و توبه عاصی، و توبه عارف. توبه مطیع از بسیار دیدن طاعت، و توبه عاصی از اندک دیدن معصیت، و توبه عارف از نسیان منت. و بسیار دیدن طاعت را سه نشانست: یکی خود را بکردار خود ناجی دیدن، دیگر مقصرانرا بچشم خاری نگریستن، سیم عیب کردار خود باز نالجستن؛ و اندک دیدن معصیت را سه نشانست: یکی خود را مستحق آمرزش دیدن، دیگر بر اضرار آرام گرفتن، سیم با بدان الفت داشتن؛ و نسیان منت را سه نشانست: چشم احتقار از خود برگرفتن، و حال خود را قیمت نهادن، و از شادی آشنایی فرو استادن.

میدان دوم مروتست

از میدان توبه میدان مروت زاید. مروت گم بودن است و در خود زیستن. قوله تعالی: «کوئوا قوامین بالقسط». ارکان مروت سه چیزست: زندگانی کردن با خود بعقل، و با خلق بصبر، و با حق بنیاز. نشان زندگانی کردن با خود بعقل سه چیزست: قدر خود بدانستن، و اندازه کار خود دیدن، و در خیر خویش بکوشیدن. و نشان زندگانی کردن با خلق بصبر سه چیزست: بتوانائی ایشان از ایشان راضی بودن، و عذرهای

ایشانرا بازجستن، و داد ایشان از توانائی خود بدادن. و نشان زندگانی با حق بنیاز سه چیزست: هرچه از حق آید شکر واجب برآن، و هرچه از بهر حق کنی عذر واجب دیدن، و اختیار حق را صواب دیدن.

میدان سیم انابتست

از میدان مروت میدان انابت زاید. قوله تعالی: «و ما يتذكر الا من ينيب». انابت چیست؟ بازگشتن بهمه از چیز. انابت سه قسم است: اول انابت انبیاء صلوات الله علیهم که بهمگی بازگشتند، که کس را جز از ایشان طاقت آن نیست. ابراهیم علیه السلام را گفت: «لأواه منیب». داود علیه السلام را گفت: «خر را کما و أناب». شعیب را گفت: «تو کلت و الیه أنیب» مصطفی صلی الله علیه وسلم را گفت: «واتبع سبیل من أناب الی». دیگر انابت توحیدست که دشمنان را بازخواند: «و انیبوا الی ربکم»، «منیبین الیه و اتقوه». سیم انابت عارفانست بازگشتن در حال با وی: «و أنابوا الی الله». اما انابت پیغمبران سه چیزست، ترسگاری با بشارت آزادی، و خدمت و استکانت با شرف پیغمبری، و بار بلا کشیدن با دلهای پرشادی. و انابت توحید را سه نشانست: اقرار و اخلاص و بینایی ویرا پذیرفتن، دیگر فرمان ویرا گردن نهادن، سیم نهی ویرا حرمت داشتن. و انابت عارفانرا سه نشانست: یکی از معصیت دور بودن، دیگر از طاعت خجل بودن، سیم در خلوت با حق انس داشتن.

میدان چهارم فتوتست

از میدان انا بیت میدان فتوت زاید. قوله تعالى: «انهم فتية آمنوا بربهم». فتوت چیست؟ بجوانمردی و آزادگی زیستن. و فتوت سه قسم است: قسمی با خلق، و قسمی با خود، و قسمی با حق. قسم حق چیست؟ بتوانائی خود در بندگی کوشیدن. و قسم خلق آنست که ایشانرا بعیبی که از خود دانی نیفگنی. قسم خود آنست که تسویل نفس خویش و آرایش و زینت وی نپذیری. و قسم حق را سه نشانست: از جستن علم ملول نشوی، و از یاد وی نیاسایی، و صحبت با نیکان پیوندی. و قسم خلق را سه نشانست: آنچه ازیشان ندانی ظن نبری، و آنچه دانی بپوشانی، و بدان مؤمنانرا شفیع باشی. و قسم خود را سه نشانست: بازجستن بعیب خویش مشغول باشی و عیب خویش بد داری، و شکر نعمت ستر بر خود بینی، و از ترس نیاسایی.

میدان پنجم ارادتست

از میدان فتوت میدان ارادت زاید. ارادت خواست است و مراد در راه بردن. قوله تعالى: «قل كل يعمل على شاكلته». جملة ارادت سه است: اول ارادت دنیای محض است، و دیگر ارادت آخرت محض، سیم ارادت حق محض. اما ارادت دنیای محض آنست که قوله تعالى: «منكم من يريد الدنيا»، «تریدون عرض الدنيا»، «من كان يريد حرث الدنيا»، «من كان يريد العاجلة»، «من كان يريد الحیوة الدنيا و زینتها»، «ان کنتن تردن الحیوة الدنيا و

زینت‌ها». نشان آن سه چیزست: یکی در زیارت دنیا بنقصان دین راضی بودن، و دیگر از درویشان مسلمان اعراض کردن، دیگر حاجت‌های خود را بمولی بهاجت‌های دنیا افگندن. و ارادت آخرت محض آنست که گفت قوله تعالی: «من أراد الآخرة»، «من كان يريد حرث الآخرة». و نشان آن سه چیزسر: یکی در سلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن، و دیگر مؤانست با درویشان داشتن، سیم حاجت‌های خود بمولی بآخرت افگندن. و ارادت حق محض آنست که گفت قوله تعالی: «ان كنتن تردن الله ورسوله». و نشان آن سه چیزست: اول پای برهر دو جهان نهادن، و از خلق آزادگشتن، و از خود بازرستن.

میدان ششم قصدست

از میدان ارادت میدان قصد زاید. صحت قصد و درستی آهنگ تخم کارست. و بنای آن قوله تعالی: «و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله». قصد آهنگ حق است که بترك هرچه جز ویست گیری. و قصد را سه رکنست: قصد تن بخدمت، و قصد دل بمعرفت، و قصد جان بمحنت. و قصد تن را سه نشانست: از جهد نیاسودن، و از تنعم یکاستن، و فراغت جستن. و قصد دل را سه نشانست: نازك دل بودن، و از سماع نشکیفتن، و بمرگ گراییدن.

میدان هفتم صبرست

از میدان قصد میدان صبر زاید. قوله تعالی: «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرَ لَكُمْ». و صبر را سه رکنست: یکی بر بلاء «اصبروا» آنست، و دیگر از معصیت «وصابرُوا» آنست، سیم بر طاعت «ورابطُوا» آنست. صبر بر بلا بدوست داری توان و از سه چیز زاید: یکتائی دل، و علم باریک، و نور فراست. و صبر از معصیت بترس توان و از آن سه چیز زاید: الهام دلها، و قبول دعا، و نور عصمت. و صبر بر طاعت بامید توان و از آن سه چیز زاید: بازداشت بلاها، و روزی نابوشیده، و گریایدن با نیکان.

میدان هشتم جهادست

از میدان صبر میدان جهاد زاید. و جهاد باز کوشیدنست با نفس و با دیو و با دشمن. قوله تعالی: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ». و جهاد را سه رکنست: با دشمن بتیغ، و بانفس بقهر، و با دیو بصبر. مجاهدان بتیغ سه‌اند: کوشنده مأجور، و خسته مغفور، و کشته شهید. و مجاهدان بانفس سه‌اند: یکی میکوشد او از ابرار است، و یکی می‌یاود او از اوتادست، و سیم بازسته او از ابدالست. و مجاهدان با دیو سه‌اند: یکی بعلم مشغول او از مقربانست، و یکی بعبادت مشغول او از صدیقانست، و یکی بزهد مشغول او از اولیایانست.

میدان نهم ریاضتست

از میدان جهاد میدان ریاضت زاید. قوله تعالی: «فیه رجال یحبون ان یتطهروا». ریاضت نرم کردنست، و آنرا سه رکنست: ریاضت افعال بحفظ، و ریاضت اقوال بضبط، و ریاضت اخلاق برفق. و ریاضت افعال سه چیزست: اتباع علم، و غذای حلال، و دوام ورد. و ریاضت اقوال سه چیزست: قراءت قرآن، و مداومت عذر، و نصیحت خلق. و ریاضت اخلاق سه چیزست: فروتنی، و جوانمردی، و بردباری.

میدان دهم تهذیب است

از میدان ریاضت میدان تهذیب زاید. قوله تعالی: «قوا انفسکم واهلیکم نارا». حلیت تهذیب سه چیزست: سنت و صحبت و خلوت. و تهذیب سه چیزست: نفس را و خوی را و دل را. تهذیب نفس سه چیزست: از شکایت بمدح گردانیدن، و از گزاف بهشیاری آوردن، و از غفلت به بیداری آوردن. تهذیب خوی را سه چیزست: از ضجرت بصبرآیی، و از بخل ببذلآیی، و از مکافات بعفوآیی. و تهذیب دل سه چیزست: از هلاک امن بحیات ترس آمدن، و از شومی نومیدی با برکت امید آمدن، و از محنت پراگندگی دل بازادی دل آمدن.

میدان یازدهم محاسبست

از میدان تهذیب میدان محاسب زاید. قوله تعالی: «ولتتنظر نفس ما قدمت لغد». محاسب را سه رکنست:

جنایت از معاملات جدا کردن، نعمت با خدمت موازنه کردن، و نصیب خود از نصیب وی جل ذکره جدا کردن. و حیلَت شناختن رکن اول آنست که بدانی هرکاری که دیورا در آن نصیبست جنایتست، و هر معامله که در آن جورست جنایتست، و هر عمل که بخلاف سنتست جنایتست. و حیلَت شناختن رکن میانه آنست که بدانی که نعمتهای ناشناخته همه خصمان است، و شناخته شکر ناکرده همه تاوانست، و در معصیت بکار برده تخم زوال ایمانست. و حیلَت شناختن رکن سیم آنست که بدانی که هر خدمت که بدو دنیا خواهی آن برتست، و هر خدمت که بدان آخرت خواهی ترا آنست، و هر خدمت که بدان مولی خواهی آن قیمت تست.

میدان دوازدهم یقظت است

از میدان محاسبیت میدان یقظت زاید. قوله تعالی: «ولاتکن من الغافلین». و یقظت را سه رکنست: نعمتهای بزرگ از وی دیدن و جریمهای بزرگ از خود دیدن، و عیار روزگار خود از زیادت و نقصان شناختن، و دایم از جمله مکر ترسیدن. اول نعمتهای او را سه چیز توان یافت: بنیاز دل، و شنیدن علم، و پاکی قوت. و جرم سه چیز توان یافت: کوتاهی امید، و دوام فکر، و بیداری سحرگاه. و آخر سه چیز توان یافت: بدگمانی بخود، و بریدن از علایق، و تعظیم حق.

میدان سیزدهم زهد است

از میدان یقظت میدان زهد زاید. قوله تعالی: «بقیة الله خیر لکم». زهد در سه چیزست: اول در دنیا، دوم در خلق، سیم در خود. هر که دولت این جهانرا از دشمن خود دریغ ندارد، درین جهان او زاهد باشد. و هر که آزر مخلق ویرا در حق مدها ن نکند، در خلق زاهدست. و هر که بچشم پسند در خود ننگرد، در خود زاهدست. نشان زهد در دنیا سه چیز است: یاد مرگ، و قناعت بقوت، و صحبت با درویشان. و زهد در خلق را سه نشانیست: دیدن سبق حکم، و استقامت قدر، و عجز خلق. و نشان زهد در خود سه چیزست: شناختن کید دیو، و ضعف خود، و تاریکی استدراج.

میدان چهاردهم تجرید است

از میدان زهد میدان تجرید زاید. قوله تعالی: «ولا تمدن عینیک». تجرید در سه چیزست: در تن و دل و سر. تجرید نفس طریق قرایانست. و تجرید دل طریق صوفیانست، و تجرید سر طریق عارفانست. تجرید نفس سه چیزست: دنیا طلب ناکردن، و بر فایت تأسف ناخوردن، و آنچه بود نهفتن. و تجرید دل سه چیز است: آنچه نیست نبیوسیدن، و آنچه هست قیمت نانهادن، و بترك آن نترسیدن. و تجرید سر سه چیزست: براسباب نیارامیدن، و در راه حق نشان خود ندیدن، و از حق بجز از حق باز ناگشتن.

میدان پانزدهم ورعست

از میدان تجرید میدان ورع زاید. قوله تعالی: «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه». ورع باز پرهیزد نیست از ناپسند و افزونی و خاطره‌های شوریده. ورع از ناپسند بسه چیز توان: دریغ داشتن خود از نکوهش، و دین خود از کاهش، و دل خود از آلایش. و ورع از افزونی بسه چیز توان: زاری حساب، و شماتت خصمان، و غبن وارثان. و ورع از خاطره‌های شوریده بسه چیز توان: بتدبر قرآن، و زیارت گورستان، و تفکر اندر حکمت.

میدان شانزدهم تقواست

از میدان ورع میدان تقوی زاید. قوله تعالی: «من یتق ویصبر»، «فایای فاتقون». متقیان سه مردند: خود و میانه و بزرگ. کمینه آنست که توحید خود بشرك نیالاید، و اخلاص خود بنفاق نیالاید، و تعبد خود ببدعت نیالاید، و میانگین آنست که خدمت خود بریا نیالاید، و قوت خود بشبهت نیالاید، و حال خود بتضییع نیالاید. و بزرگ آنست که نعمت را بشکایت نیالاید، و جرم خود بحجت نیالاید، و از دیدن منت بر خود نیاساید.

میدان هفدهم معاملتست

از میدان تقوی میدان معاملت زاید. قوله تعالی: «وأتمروا بینکم بمعروف». حسن معاملت سه رکن است: اول انصاف، دیگر بذل بفضل، سیم ایثار بلطف. انصاف

دادن بسه چیز توان: از خود ننگ داشتن، و از مجازات ترسیدن، و بقدر خود کوشیدن. و بذل بسه چیز توان: از خساست گریختن، و عز جوانمردی بدیدن، و نبوشیده پشناختن. و ایثار بسه چیز توان: آیین به پیوستگی بر مناقشت خلق برگزیدن، و شادی جاوید برشادی عاریتی برگزیدن، و شرف ابد بر شغل این گیتی برگزیدن. معاملت با خود بخلاف، با خلق بانصاف، با حق باعتراف.

میدان هجدهم مبالاست

از میدان معاملت میدان مبالات زاید. قوله تعالی: «و یحذرکم الله نفسه». مبالات باک داشتنست و آن بسه چیز توان: یا ببیم، یا بشرم، یا بمهر. بیم آنست که باک داری که وی در احسان افزایش تو در طغیان افزایشی، او در شرف افزایش [تو در سرف افزایشی]، وی در سر افزایش تو در جرم افزایشی. و شرم آنست که از وی نعمت خرد نشمری، و از خود معصیت حقیر نداری، و مهر خود را بر وی نستانی. و مهر آنست که باک داری که وی بتو می نگرد و تو از وی غافل باشی، یا از وی بیبهشت راضی باشی، یا بجز از وی بچیزی آرزومند باشی.

میدان نوزدهم یقینست

از میدان مبالات میدان یقین زاید. یقین بی گمانیست، و این سه بابست: علم یقین است، و عین یقین است، و حق یقین است. علم یقین استدلالیست، و عین یقین استدراکیست، و حق یقین حقیقتیست. علم یقین

مطالعتست، و عین یقین مکاشفتست، و حق یقین مشاهدتست. علم یقین از سماع روید، و عین یقین از الهام روید، و حق یقین از عیان روید. علم یقین سبب شناختنست، و عین یقین از سبب بازرسستنست، و حق یقین از انتظار و تمیز آزاد گشتنست.

میدان بیستم بصیرتست

از میدان یقین میدان بصیرت زاید. قوله تعالی: «تذکروا فاذا هم مبصرون». بصیرت دیده‌ورشدن است. بصیرت بسه چیزست: بصیرت قبول، و بصیرت اتباع، و بصیرت حقیقت. بصیرت قبول رسیدتست بیافت آشنایی: «قد جاءکم بصائر من ربکم». و بصیرت اتباع راه سنت بصلاحت سپردنست: «علی بصیرة انا و من اتباعنی» و بصیرت حقیقت مولای خود را بدیده دل دیدنست: «تبصرة و ذکرى لکل عبد منیب». بصیرت قبول در نظاره تجارب و علامات و دلایل است. و بصیرت اتباع در کتاب و سنت و آثار سلفست. و بصیرت حقیقت چراغست در دل که «اینکم»، و ندا در گوش که «ایدرم»، و نشان روشن که «با توام».

میدان بیست‌ویکم توکل است

از میدان بصیرت میدان توکل زاید. قوله تعالی: «و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین»، «فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین». توکل قنطره یقینست، و عماد ایمان، و محل اخلاص. و توکل بر سه درجه است: یکی بتجربه،

و دیگر بضرورت، سیم بحقیقت. بتجربتی آنست که میکوشد و میسازد؛ و آن حال مکتسبانست. و ضرورت آنست که بداند درست که بدست کسی چیزی نیست، و حیلت کردن سود نیست، و در سبب بر نیست، و بیارامد؛ و این حال منتظرانست. و حقیقتی آنست که بداند که عطا و منع بحکمتست، و قسام مهربان و بی غفلتست، و رهی را پیوسته روی حیرتست و بیاساید؛ این حال راضیانست.

میدان بیست و دوم لجاست

از میدان توکل میدان لجأ زاید. قوله تعالی: «و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه». لجأ باز پناهندنست بیکجا، و آن سه رکنست. لجاء زبانست، و لجاء دل، و لجاء جان. لجاء زبان اعتذارست، و لجاء دل افتقارست، و لجاء جان اضطرارست. معنی اضطرار استنشاقتست. توکل کار بوی سپردنست، و لجأ خود را بوی سپردنست؛ توکل از وی بیوسیدن، و لجأ ویرا بیوسیدن؛ متوکل بعبا آرام گیرد، و خداوند لجاء بوی آرام گیرد؛ و در راه لجاء حجاب نیست، و سود آنرا حساب نیست. هر کجا لجاء نیست، حقیقت او را مایه نیست. و لجاء پیرایه درست کارانست، و حلقه در حق بدست جویندگانست.

میدان بیست و سیم رضاست

از میدان لجاء میدان رضا زاید. قوله تعالی: «ورضوا عنه». رضا خوشنودی و پسندکاریست. و آن سه چیزست:

دین وی چنانکه وی نهاد بدان راضی باشی، و قسمت و روزی چنانکه ترا و دیگرانرا نهاد بدان راضی باشی، و بمولای خویش بجای هرچه جز از ویست راضی باشی. پسندیدن دین وی چنانکه وی نهاد از تکلیف و بدعت و وسواس آزادیست؛ و پسندیدن قسمت وی از حیل و از حسد و از ضجرت آزادیست؛ و پسندیدن بمولای خویش از هرچه جز از وی از عوایق و علایق و ازدوگون آزادیست.

میدان بیست و چهارم موافقت است

از میدان رضا میدان موافقت زاید. قوله تعالی: «فاقض ما انت قاض». موافقت استقبال حکمت بدل گشاده. رضا پس از پیدا شدن حکم است، و موافقت پیش از پیدا شدن آن. و موافقت بسه چیزست: برخاستن اختیار بنده از میان، و درست بدیدن عنایت مولی، و بریدن مهر از تحکم خویش و از دوگیتی. و نشان برخاستن اختیار بسه چیزست: یکی در بلا و عافیت یکسان بودن، و بعتلا و منع برابر بودن، و بزندگان و مرگ مساوی بودن. و نشان بدیدن عنایت مولی بسه چیزست: یکی آنکه در دل وی شادی نهند که غمها بشوید، و نوری بخشند که علایق بسترده، و قربی دهند که تفرق ببرد. و نشان بریدن مهر از خود و از هردو جهان بسه چیزست: یکی آنکه حاجتهای وی با یکی افتد، و هیچ حجاب نماند در دل که ویرا بپوشاند، و امانی در دل وی راه نیابد. هر که در حکم بر بیم آرمیده است صابرست؛ و هر که در حکم بر

امید آرمیده است راضیست؛ و هر که در حکم بر مهر آرمیده است موافقت.

میدان بیست و پنجم اخلاصست

از میدان موافقت میدان اخلاص زاید. قوله تعالی: «قل الله اعبد مخلصاله دینی». اخلاص ویژه کردنست. و آن سه قسمت: اخلاص شهادت و آن در اسلامست، و اخلاص خدمت و آن در ایمانست، و اخلاص معرفت و آن در حقیقت است. اخلاص شهادت را سه گواهیست: کوشیدن بر امروی، و آزر م از نهی وی، و آرمیدن برضای وی: «الاله الدین الخالص؟» و اخلاص خدمت را سه گواهیست: نا دیدن خلق در پرستیدن حق، و رعایت سنت در کار حق، و یافت حلاوت بر خدمت حق، قوله تعالی: «وما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصین له المدين». و اخلاص معرفت را سه گواهیست: بیمی از گناه بازدارنده، و امیدی بر طاعت دارنده، و مهری حکم را گوارنده؛ قوله تعالی: «انا اخلصناهم بخالصة».

میدان بیست و ششم تبطل است

از میدان اخلاص میدان تبطل زاید. قوله تعالی: «وتبطل الیه تبتیلا». تبطل بازگشتن است. و آن سه چیزست: یا سه چیز: از دوزخ با بهشت، و از دنیا با آخرت، و از خود با حق. از دوزخ با بهشت رسیدن سه چیزست: از حرام بحلال پیوستن، و از کینه و عداوت بنصیحت بازگشتن، و از دلیری بترسکاری گشتن. و از دنیا با آخرت آمدن

سه چیزست: از حرص بقناعت آمدن، و از علائق بفراغت آمدن، و از اشتغال بانابت آمدن. و از خود بحق گشتن سه چیزست: از دعوی بنیازآمدن، و از لجاج بتسلیم آمدن، و از اختیار بتفویض آمدن.

میدان بیست و هفتم عزم است

از میدان تبتل میدان عزم زاید. قوله تعالی: «فاصبر کما صبر أولو العزم من الرسل». عزم بچیز قطعست از غیر آن چیز و اعراض قلبست از همه چیز الا آن چیز. عزم درست کردن مرادست، و جمع دل پاک. و آن سه بایست: عزم توبه است، و عزم خدمتست، و عزم حقیقت است. عزم توبه سه چیزست: رستن از معصیت، والت بیفگندن، و ازقرین بد بریدن. و عزم خدمت سه چیزست: پیش از امر، امر را آمادگی کردن، و فریضتها در وقت آن گزاردن، و کار دین خود را بر امر دنیا مقدم داشتن. و عزم حقیقت سه چیزست: آرام در وقت خشم، و جوانمردی در وقت احتیاج، و خجلی در وقت طاقت. و مایه عزم سه چیزست: صلابت در دین، و غیرت بر امر، و استقامت وقت.

میدان بیست و هشتم استقامت است

از میدان عزم میدان استقامت زاید. قوله تعالی: «فاستقم کما أمرت». استقامت هموار بودن است بی تلون. و آن سه قسم است: استقامت افعال، و استقامت اخلاق، و استقامت انفس. استقامت افعال قرایانر است،

و اگر نه مرایانند؛ و استقامت اخلاق موقنانر است، و اگر نه منحرفانند؛ و استقامت انفس عارفانراست، و اگر نه مدعیانند. استقامت افعال را سه گوا هست: ظاهر وی بموافقت، و باطن وی بمخالصت، و مزد بر خود بملامت. و استقامت اخلاق را سه نشانست. اگر جفا گویند عذر گوئی، و اگر ایذاء نمایند شکر دهی، و اگر بیمار شوند بعیادت روی. و استقامت انفس را سه گوا هست: بنفس میکوشی تا با قیمت گردی، و عمر یکنفس دانی تا آزاد باشی، و بر نفس متفحص باشی تا سید گردی. و بدانکه عمر هر نفس که گذشت یا خصمست یا شفیع، در هر نفس الله را بر بنده منتست و بنده را برابر آن جنایتست. نفس بدبخت دود چراغ کشته است در خانه تنگ بی در، و نفس نیک بخت چشمه روشن است در بوستان آراسته به ابر.

میدان بیست و نهم تفکرست

از میدان استقامت میدان تفکر زاید. تفکر دلرا، چون پویدن است نفس را، التفکر هو ترتیب امور معلومة للتادی الی مجهول. قوله تعالی: «و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون» تفکر بر سه قسم است: یکی حرامست، و یکی مستحبست، و دیگر واجبست. آن قسم تفکر که حرامست در سه چیزست: در صفات رب العزة، که آن تفکر تخم حیرتست؛ دیگر در جزای کار ویست، که آن تخم تمهتست؛ سیم در اسرار خلقتست، که آن تخم خصومتست. و آنکه مستحبست تفکر در صنایع

صانعست، که آن تخم حکمتست؛ و در اقسام حق، که آن تخم بصیرتست؛ و در آلاء وی، که آن تخم محبتست سیم تفکری که واجبست تفکر در کار خویش است، که آن کار تعظیم است؛ و جستن عیب خویش [در] طاعتست، که آن تخم شرمست؛ و غرض تام جزم آن حزم خود را دیدن، که آن تخم بیمست؛ و پروردن نیاز که جزای آن دیدارست. و آن سه چیزست: تفکر و تدبیر و تذکر؛ تفکر در کرد، و تدبیر در گفت، و تذکر در بخش: کرد چون، و گفت چه، و بخش چند؛ کرد نغز، و گفت راست، و بخش پاک.

میدان سیام ذکر است

از میدان تفکر میدان تذکر زاید. قوله تعالی: «ولا یتذکر الا من ینیب». تذکر یاد کار رسیدست و پذیرفتست؛ و فرق میان تفکر و تذکر آنست که تفکر جستنست و تذکر یافتن است. و تذکر سه چیزست: بگوش ترس ندای و عید شنیدن، و بچشم رجا با منادی بوعده دوست نگریستن، و بزبان نیازمندی منت را اجابت کردن است. تذکر بترس میان سه چیزست: فزع سنن پوشیده، و وجل سرانجام نادیده، و تأسف بروقت شوریده. و تذکر برجا میان سه چیزست: توبه کوشنده، و شفاعت نیوشنده، و رحمت تابنده. و تذکر نیاز میان سه چیزست: مناجات پیوسته، و آشنایی از ازل شادی نماینده، و دلی گشاده بمولی نگرنده.

میدان سی و یکم فقرست

از میدان ذکر میدان فقر زاید. قوله تعالی: «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله». فقر درویشیست، و آن سه است: فقر اضطرار، و فقر اختیار، و فقر تحقیق. فقر اضطرار سه است: یکی کفارتست، و دیگری عقوبتست، سیم قطیعتست؛ نشان آنچه کفارتست انتظار و صبراست، و نشان آنچه عقوبت است ضیق و ضجرت، و نشان آنچه قطیعت است شکوی و سخطست: «اذا هم سخطون»؛ در صفت منافقانست. و آنکه فقر اختیارتست سه است: یکی درجه، و دیگری قربت، سیم کرامتست: آنچه درجه است با قناعتست، و آنچه قربتست با رضاست، و آنچه کرامتست بایشارست. و فقر تحقیق سه است: جفا از وی نیست، و نعمت را عدد پیدا نیست، و شکر سزا را طاقت نیست. قوله تعالی: «ومن یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم».

میدان سی و دوم تواضعست

از میدان فقر میدان تواضع زاید. قوله تعالی: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا». تواضع فرو استادتست حق را، و آن سه چیزست: حق را جل جلاله، و دین ویرا، و اولیاء ویرا. تواضع دین ویرا سه چیزست: رأی خود را برابر گفت وی باز نداری، و بر سر رسول وی صلی الله علیه و سلم استاد نجویی، و بر دشمن خویش حق رد نکنی. و تواضع اولیا را سه چیزست: قدر ایشانرا زبر قدر خویش داری، و از

خویش ایشانرا اکرام نمائی، و از ظن بد خویش ایشانرا آزاد داری. تواضع حق را جل جلاله سه چیزست: فرمان ویرا خوار باشی، وزیر حکم وی پژمرده باشی، و در یاد کردن وی حاضر باشی.

میدان سی و سیم خوف است

از میدان تواضع میدان خوف زاید. قوله تعالی: «و اما من خاف مقام ربه.» خوف ترس است، و ترس حصار ایمانست و تریاق تقوی و سلاح مؤمنست. و آن سه قسم است: یکی خاطر، و دیگر مقیم، سیم غالب. آن ترس که خاطرست در دل آید و پرگردد؛ آن کمینه ترس است که اگر آن نبود ایمان نبود، که بی بیم ایمنی روی نیست و بی بیم را ایمان نیست؛ و نشانه‌های بیم ناپیداییست، و آن پیرایه ایمانست. هر کس را ایمان چندانست که بیم است. دیگر ترس مقیم است، که آن ترس بنده را از معاصی باز دارد، و از حرام ویرا دور کند، و امل مرد کوتاه کند. سیم ترس غالبست، و آن ترس مکرست، که حقیقت بدان ترس درست آید، و راه اخلاص بدان گشاده آید، و مرد را از غفلت آن باز رهاند. و نشان مکرده چیزست: طاعت بی حلاوت، و اصرار بی توبه، و بستن در دعا، و علم بی عمل، و حکمت بی نیت، و صحبت بی حرمت، و بستن در تضرع، و صحبت با بدان، و بدتر ازین همه دو چیزست: بنده را ایمان دهد بی یقین یا بنده را بوی باز گذارد. و این بیم تاییدانست.

میدان سی و چهارم وجلست

از میدان خوف میدان وجل زاید. قوله تعالی: «وقلوبهم وجلّة». وجل قوی تر از خوفست، و آن ترس زنده دلانست. و آن سه چیزست. ترس برطاعت، و ترس بروقت، و ترس برامل. ترس بنده برطاعت از سه چیزست: از فساد نیت، و تاوان تقصیر، و ستدن خصمان. و ترس بروقت از تغیر عزمست، یا از اضطراب اخلاص، یا از تفرقه دل. و ترس برامل، آن یادکردن نوایستن است؛ و این ترس برمقدار مکاشفت است، و دیدار دل، و تیمار از سبق؛ و نگریستن باول دل، ببقرار دارد و مرادرا غرقه. و این بیم بیم عایدانست.

میدان سی و پنجم رهبت است

از میدان وجل میدان رهبت زاید. قوله: «وایای فارهبون». رهبت ترسیست از وجل برتر. رهبت سه صفت دارد: عیش را از مردم ببرد، و از خلق جهان ببرد، و ترا در جهان از جهان جدا کند. و نشان آن سه چیزست: همه نفس خود را غرامت بپند، و همه سخن خود را شکایت بپند، و همه کرد خود را جنایت بپند. همواره نازنده و سوزنده بود میان سه حال: آزمودن بیماران، و اخلاص غرقه شدگان، و لاوه مبتهلان. و این ترس زاهدانست.

میدان سی و ششم اشفاقست

از میدان رهبت میدان اشفاق زاید. قوله تعالی: «الذین هم من خشية ربهم مشفقون». و اشفاق ترس دایم

است. ابريست نور باران. واين ترس نه پيش دعا حجاب گذارد، و نه پيش فراست بند، و نه پيش اميد ديوار، اين ترس است گدازنده و کشنده، تا که بشارت «الا تخافوا ولا تحزنوا» نشنود نيارامد. خداوند اشفاق را کرامت می‌تمایند، و از هم زوال آن ویرا می‌سوزانند، و نور می‌افزایند، و فزع تغیر در وی می‌افکنند، و در غربت ویرا برمی‌کشند، و عتاب در گوش و دل وی می‌افکنند. و این ترس عارفانست.

میدان سی و هفتم خشوعست

از میدان اشفاق میدان خشوع زاید. و خشوع ترسیست که خاطر را از حرمت نرم کند، و اخلاق را تهذیب کند، و اطراف را ادب کند. قوله تعالی: «الم یأمن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله». خشوع بیمیست با هشیاری و استکانت. و آن سه بایست: در معاملت ایثار و تحمل، و در خدمت استکانت و حضور، و در سر شرم و تعظیم. آثار ایثار در معاملت سه چیزست: بدان از وی ایمن، و نیکان از وی شاد، و خلق از وی آزاد. و نشان حضور در خدمت سه چیزست: حلاوتی که بدان از درگاه نشکبید، و مطالعه مقصود که از آن بخلق نه پردازد، و معایت تقصیر که خود را حق نه بیند. و نشان تعظیم بر سه چیزست: نزدیک دیدن حق تعالی بخویشتن، و دور دیدن خویش را از وی، و بزرگ داشتن آزمایش وی. و این ترس صدیقانست.

میدان سی و هشتم تذلل است

از میدان خشوع میدان تذلل زاید. تذلل بسزای نیاز خویش زیستن است، و بخواری راه بردن است، و بر آن تخم عز دو جهانی کشتن. قوله تعالی: «وعنت الوجوه للحی القيوم وقد خاب من افتری». تذلل سه قسم است: تذلل اجابت بصدق امر و معاملت بوقاقت فرمان، و تذلل قصد با طلب حقیقت بزاد خاطر، و تذلل آگاهی از اطلاع حق بر سر. تذلل قبول امر را سه نشانست: رغبت در علم، و حرص بر ورد، و نظر باریک. و تذلل قصد را با حقیقت سه نشانست: کم سخنی، و دوستی درویشی، و فکرت دایم. و تذلل آگاهی را از اطلاع حق بر سر سه نشانست: خواب چون خواب غرقه شدگان، و خوردن چون خوردن بیماران، و عیش چون عیش زندانیان. و این طریق مستقیمانست.

میدان سی و نهم اخباتست

از میدان تذلل میدان اخبات زاید. قوله تعالی: «وبشرالمغبتین» اخبات نرم خوئیست، و تنگ دلی، و ترسگاری مردیست حقیقت اخلاص چشیده، و عذر خلاق بدیده، و از خویشترسته. نشان چشیدن اخلاص سه چیزست: از تیمار رزق و از کوشیدن و از ساختن جهان برآسودن، و در مداومت خدمت و استغراق اوقات و تصفیة انفس آویختن، و جهان و جهانیان و آدمیان و جز ازیشان را از ادای خویش آزاد داشتن. و این سیرت ابدالانست.

میدان چهل البادست

از میدان اخبات میدان الباد زاید. الباد با حق زیستن است و بوی پیوستن. قوله تعالی: «فاین تذهبون». الباد آنکه بود که هیبت با محبت بیامیزد، و این مقام متصلانست. و نشان آن سه چیزست: گم شدن اسباب در توکل وی، و استهلاك علایق در یقین وی، و فنای احتیال در ثقت وی. گم شدن اسباب ویرا سه چیز باز آورد: بی نیازی از جهانیان، و وحشت از خلقان، و آرزوی مرگ. و استهلاك علایق را سه نشانست: رستن از تدبیر خود، و بی نیازی از تمیز خود، و فراغت از مؤنت خود. و فنای احتیال سه چیزست: وقت مقربان، و نفس عارفان، و علم ربانینان.

میدان چهل و یکم هیبت است

از میدان الباد میدان هیبت زاید. قوله تعالی: «یعلم ما فی انفسکم فاحذروه». هیبت مقام اصفیاست و درجه اوتادست. هیبت بیمیست که از عیان زاید، دیگر بیمها از خبر زاید. هیبت حیرتست که در دل تابد چون برق اگر نسیم انس در برابر آن نیاید. جان مرد بآن طاقت نیارد، و بیشتر در وقت وجد افتد چنانکه کلیم صلوات الله علیه را افتاد بطور. و هیبت نه از تهذیب افتد، بلکه از اطلاع افتد. و از آن سه چیز گشاید: خوش گشتن وقت، و گم شدن مرد از خود، و نیست شدن از هوا و حظ. و هیبت که از بصیرت افتد حکمت زاید؛ و آنچه از تفکر افتد فراست زاید، و آنچه از سماع افتد

بکشد یا خرد و حس ببرد.

میدان چهل و دوم فرار است

از میدان هیبت میدان فرار زاید. قوله تعالی: «ففرّوا الی الله». فرار با مولی گریختن است، و در تفرق برخوشتن بستن است، و از دو جهان رهایی جستن است. گریختن بمولا را سه نشانست: امید از کردار خود بریدن، و بر اخلاص خود تهمت نهادن، و از دیدن طاعت خود توبه کردن. و در بستن تفرق سه نشانست: همت یگانه کردن، و از تدبیر خود بیرون شدن، و حکم را باستسلام گردن نهادن. و رهایی جستن را از دو جهان سه نشانست: از بیمها بر بیم قلیعت اختصار کردن، و از کوشیدنهای پرکوشیدن وقت اختصار کردن، و از امیدها بر امید دیدار نیار امیدن.

میدان چهل و سیم رجاست

از میدان فرار میدان رجا زاید. قوله تعالی: «یحذر الاخره ویرجوا رحمة ربه». رجا امیدست. و یقین را دو پرست: یکی ترس و دیگری امید، که تواند که بیک پر پیرد. امید مرکب خدمتست، و زاد اجتهاد، و عدت عبادت. و مثل ایمان چون مثال ترازوست، یک کفه ترس و دیگر امید، و زبانه دوستی کفهها باخلاق نیکو آویخته.

بیت:

مرغ ایمانرا دو پر خوف و رجاست
مرغ را بی پر پرا نیدن خطاست.

رجا را سه قسمت: یکی رجای ظالمانست: در گذاشتن جرم را، و پوشیدن عیب را، و باز پذیرفتن خصمان؛ قوله تعالی: «ویرجون رحمته ویخافون عذابه». و دیگر رجای مقتصدانست: در گذاشتن تقصیر را، و پذیرفتن طاعت را، و بیفزودن معونت را؛ قوله تعالی: «یرجون تجارة لن تبور». و دیگر رجای سابقانست: تمام کردن نعمت ازلی را، و زیادتى زندگانی دل را، و حفظ دل و مایه وقت را؛ قوله تعالی: «یرجون من الله ما لا یرجون لك».

میدان چهل و چهارم طلب است

از میدان رجا میدان طلب زاید. قوله تعالی: «یبتغون الی ربهم الوسيلة ایهم اقرب». طلب جستن و کوشیدن است. و آن سه قسم است: طلب آزادی، و طلب ثواب، و طلب حق تعالی. اما طلب آزادی از درد قطعیتست، و از خجالت عتاب، و از ذل حجاب؛ و این طلب مفتقرانست. و اما طلب ثواب آن طلب بهشتتست، و شفاعت، و خشنودی؛ و این طلب مجاهدانست. اما طلب حق تعالی کاری عظیمست، و آن ترك دنیا و آخرتست؛ خلق آنرا بگزاف و سستی مینگرند، و همه چیز را پیش جویند پس یابند، و حق تعالی را پیش یابند پس جویند. آنان طالبان حق عزیزانند. فافهم والله اعلم.

میدان چهل و پنجم رغبت است

از میدان طلب میدان رغبت زاید. قوله تعالی:

«ویدعوننا رغبا ورهبا». رغبت خریداریست. رغبت و رهبت دو قدم ایمانند که بدان رود، که بیک قدم نتوان رفت، و دوستی سر آن. و جمله راغبان سه مردند: یکی راغبست درین جهان در ابتلا غرق، و دیگر راغبست در آن جهان در اجتهاد غرق، سیم راغبست در حق در افتقار غرق. و تخم رغبت در دنیا سه چیزست: درازی امل، و اندکی علم، و مردگی دل. و تخم رغبت در آخرت سه چیزست: کوتاهی امل، و نور علم، و زندگی دل. و تخم رغبت در حق سه چیزست: قبول کردن ندای ازلی، و فرو شکستن کام دل، و حرمت سر نگاه داشتن.

میدان چهل و ششم مواصلت است

از میدان رغبت میدان مواصلت زاید. قوله تعالی: «واسجد واقترب». مواصلت سه چیزست: مواصلت عذر با پذیرفتکاری، و مواصلت جهد و از ملك یاری، و مواصلت دوست داری و از مولی پسندکاری. نشان مواصلت عذر ظاهر گشتن برکات در فعلست، و آرامش در خوی، و خوشی در دل. و نشان مواصلت جهد و توفیق ظاهر گشتن برکاتست بر اسرار، و قبول دلها، و استجابت دعاها. و نشان مواصلت دوست داری و از مولی پسندکاری ظاهر گشتن برکاتست بر انفاس، و بزرگی همت، و گشاد حکمت.

میدان چهل و هفتم مداومت است

از میدان مواصلت میدان مداومت زاید. قوله تعالی:

«حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى» محافظت مداومتست، و مداومت مقام کردنست در مقصود. و مداومت سه قسم است: مداومت تن بر ورد، و مداومت زبان بر ذکر، و مداومت سر بر ضبط. مداومان تن بر ورد سه‌اند: عابدست بر امید و بیداری با وی همراه، و زاهدست بر بیم و نیازمندی با وی همراه، و عارفست بر مهر و خجالت با وی همراه. و مداومان بر ذکر سه‌اند: عذرگوی ملالت با وی همراه، و حاجت‌خواه اضطرار با وی همراه، و مناجات‌گوی لذت با وی همراه. و مداومان بر ضبط سه‌اند: متفکرست و اعتماد با وی همراه، و متذکرست اخلاص با وی همراه، و ناظرست افتقار با وی همراه.

میدان چهل و هشتم خطرست

از میدان مداومت میدان خطرت زاید. و خطرت دل را چنانست که نفس تن را و لحظت چشم را. خطرت سه است: خطرت بغفلت، و خطرت بیقظت، و خطرت بصفوت. اما خطرت غفلت را در آن سه محنت است: وقت را زیان، و دل را پوشش، و شیطانرا طمع. اما خطرت یقظت را در آن سه برکتست: هوا را نقصان، و دشمن را درد، و وقت را بخت. و اما خطرت صفوت را در آن سه تحفه است: مشغول شدن علم، و پیوستن با حقیقت، و نگریستن بحق. و آنان که برون این خطرة‌اند همه در خطرند.

میدان چهل و نهم همت است

از میدان خطرت میدان همت زاید. قوله تعالی: «قد یعلم ما انتم علیه». همت خواستست از دل بقیمت دل. همتهای عالم سه است: یکی همت در دنیا و آن بوی قطیعتست؛ منبع علم مرد آن، و غایت امید وی آن، و قطب آسیا بسمی وی آن؛ نعوذ بالله! و اما همت در عقبی، آن برق نجاتست؛ در دست مرد عنان آن، و بردلوی عنوان آن، و بر روزگار وی نشان آن. و اما همت بحق، آن بشارت فوزست؛ مرد را بیک نیاز از همه نیازها بی نیاز کند، و بیک بند از همه بندها آزاد کند، و بیک در از همه درها مقیم کند. همت کسی قیمت ویست، و آن بهمت از ازل نشان ویست، و بر ابد مهر ویست.

میدان پنجاهم رعایت است

از میدان همت میدان رعایت زاید. قوله تعالی: «فما رعوها حق رعایتها». رعایت بر استا کردنست و کوشیدن. رعایت اهل حق سه چیزست: همت را، و وقت را، و سر را. رعایت همت آنست که یقین را با ظن بدل نکنی، و الهام را در وسواس نیامیزی، و فراست از تمیز جدا کنی. و رعایت وقت آنست که از علایق ننگ داری، و خویش را از اسباب دریغ داری، و هر نفسی بحق بند کنی. و رعایت سر آنست که خویشان را بدست امانی ندهی، و در زرق خویش میانجی نه پیچی، و از حق طرفه العینی بخود باز نیایی.

میدان پنجاه و یکم سکینه است

از میدان رعایت میدان سکینه زاید. قوله تعالی: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین». سکینه آرامش است که حق بفرستد بر دل دوستان خویش آزادی آن دلها را. و سکینه دل در سه جایست: در توحید، و در خدمت، و در یقین. اما سکینه توحید را در دل سه عملست: ترس است از روز ناآزموده، و شناخت خداوند نا اندر یافت، و دوست داشتن وی نادیده. و اما سکینه در خدمت سه عمل کرد: در دل داد بسنت کرد تا باندک توانگر گشت، و بر اهل اعتماد کرد تا از وسواس آزاد گشت، و خلق را فراموش کرد تا از ریا آزاد گشت. و سکینه در یقین سه عمل کرد: در دل بتقسیم قسام رضا داد تا از احتیال برآسود، و ضرر و نفع از یک جای دید تا از حذر فارغ گشت، و وکیل به پسندید تا از علایق رها شد.

میدان پنجاه و دوم طمانینت است

از میدان سکینه میدان طمانینت زاید. قوله تعالی: «یا ایتها النفس المطمئنه». و طمانینت آرامش است با انس. و آن سه قسم است: طمانینت بر نقد، و طمانینت بر امید، و طمانینتست بر مهر. اما طمانینت بر نقد سه است: از غافلان بملك، و از عاقلان بتجربه، و از مخلصان بضمان و طمانینت بر امید سه است: مزد است مكتسب بدل آرمیده، و مزد است منتظر بدل آرمیده، و مزد است منقطع بدل آرمیده. اما طمانینت را بر مهر سه نشانت: مشغول بودن بکار وی از کار خود، و بیاد وی از یاد خود،

و بمهر وی از مهر خود.

میدان پنجاه و سیم مراقبتست

از میدان طمانینت میدان مراقبت زاید. قوله تعالی: «لا یفترون». مراقبت بکوشیدنست. و آن سه چیزست: مراقبت خدمت، و مراقبت وقت، و مراقبت سر. اما مراقبت خدمت بسه چیز توان یافت: بزرگ آمدن فرمان، و بدانستن سنت، و شناختن ریا. و مراقبت وقت بسه چیز توان یافت: بفنای شهوات، و صفای خطرات، و غلبه مهر. و مراقبت سر بسه چیز توان یافت: بگم شدن از گیتی، و رها گشتن از خود، و برگشتن از انس.

میدان پنجاه و چهارم احسانست

از میدان مراقبت میدان احسان زاید. احسان آنست که سید ولد آدم صلی الله علیه و سلم روح قدس را علیه السلام گفت در جواب وی: «و أن تعبد الله كأنك تراه» (خدا را پرستی چنانکه ویرا می بینی). اولی تر خلق بیافت این میدان سه مردند: یکی غرقه گشته در دریای توحید از زندگانی نومید، و دیگر واله گشته در هیبت، سیم غرقه گشته در وجد؛ هوا در عزم گم شده، و اسباب در جمع گم شده، و تفرق در وجد گم شده؛ از تن سمع پیدا و بس، و از زبان ذکر پیدا و بس، و از دل درد پیدا و بس؛ بدل دید، پنداشت که بعیان دید؛ از تلاشی انسانیت و خمود هوا و عنای علایق برست.

میدان پنجاه و پنجم ادبست

از میدان احسان میدان ادب زاید. قوله تعالی: «الحافظون لحدود الله». ادب بعد زیستن است و قدم یاندازه نهادن. و آن در سه چیزست: در خدمت، و در معرفت، و در معاملات. اما در خدمت اجتهاد و تکلف نه، و احتیاط و وسواس نه، و سماجت و تهاون نه. اما ادب در معرفت سه چیزست: بیم و نومیدی نه، امید و ایمنی نه، و گستاخی و شوخی نه. اما ادب در معاملات سه چیزست: رفق و مدهانت نه، و صلابت و مناقشت نه، و یاد نعمت و لاف نه.

میدان پنجاه و ششم تمکنست

از میدان ادب میدان تمکن زاید. تمکن آنست که کار مرد را ملك گردد که از کوشش باز رهد. قوله تعالی: «ولا يستخفنك الذين لا یوقنون». تمکن از سه چیز باید: جستن از خوی در سه جای، و از تن در سه جای، و از دل در سه جای. اما تمکن در خوی، در بیم و در خشم و در حاجت. و اما در تن، در سه جای: در بیماری، و در غریبی، و در درویشی. و از دل در سه جای: در ظن، و در تمییز، و در همت.

میدان پنجاه و هفتم حرمتست

از میدان تمکن میدان حرمت زاید. قوله تعالی: «ما لكم لا ترجون لله وقارا». حرمت آزرم داشتنست. و آن سه قسم است: احترام خدمت را، و احترام ذکر را، و

احترام سر را. احترام خدمت را سه نشانست: عین آنرا در دین شکوه داری، و بهدایت آن از مولی شادی کنی، و نفس خود را در آن بتقصیر متهم کنی و معیوب بینی. اما احترام ذکر را سه نشانست: سخن هزل را در ذکر حق نیامیزی، و در غیبت دل مولی را یاد نکنی، و بی‌وی خود را خوانی وی را خود باشی. اما احترام سر را سه نشانست: اگر می‌ترسی مهر نبری، و اگر امیدداری خود حق نه بینی، و اگر گستاخی کنی تعظیم نگاه داری.

میدان پنجاه و هشتم غیرت است

از میدان حرمت میدان غیرت زاید. غیرت رشکست بر چیزی که غیر آن بجای آن چیز نیست. و آن سه چیزست: عمرست، و دل است، و وقت است. اما عمر دو کانتست، و خرد پیرایه، و دین مایه، و مؤمن بازرگان: و هرچه از عمر گذشت تاوانست یا درمان؛ و آن نفس که در آنیم یا تحفه است یا داغ؛ و آنچه از عمر مانده است یا زهرست یا تریاق. و دل خزینۀ مردست، و شیطان دشمن، و مراقبت قفل آن. و مؤمن محتاج: هرچه از نفس می‌کاهد در دل می‌افزاید، و هرچه در دنیا می‌زاید از قیمت می‌کاهد، و هرچه در دعوی می‌افزاید از مایه می‌کاهد. وقت مرد ساعت غیبت مردست از خود: هرآنکه آنرا بر مرد بپوشاند یا ببرد، دشمن ترست ویرا از قاتل وی؛ و هرکه آنرا بر وی تقویت کند، بر وی گرامی ترست از زاینده وی؛ وقت برخداوند وقت گرامی ترست از دوجهان وی.

میدان پنجاه و نهم جمع است

از میدان غیرت میدان جمع زاید. قوله تعالی: «ثم ذرهم فی خوضهم یلمعون». جمع از پراکندگی سه چیز برستن است: برستن دلست و نیت و وقت؛ ناپراکندگی دل را سه نشانیست: ناپایستن افزونی، و وحشت از خلق، و ملالت از زندگانی. و نشان ناپراکندگی نیت سه چیزست: شیرینی خدمت، و آرزومندی بعلم، و موافق افتادن قصد. و نشان ناپراکندگی در وقت سه چیزست: حلاوت مناجات، و تولد حکمت، و صحت فراست.

میدان شصتم انقطاعست

از میدان جمع میدان انقطاع زاید. قوله تعالی: «انی مهاجر الی ربی». انقطاع از غیر حق بریدن است، و با حق بودنست. منقطعان با حق سه مردانند: یکی بعذر، و دیگر بجهد، سیم بکل. منقطع بعذر را سه نشانیست: نفس مرده، و دل زنده، و زبان گشاده. و منقطع بجهد را سه نشانیست: تن در سعی، و زبان در ذکر، و عمر در جهد. و منقطع بکل را سه نشانیست: با خلق عادیست، و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده.

میدان شصت و یکم صدقست

از میدان انقطاع میدان صدق زاید. قوله تعالی: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله». صدق راستیست. و صدق را سه درجه است: اول درجه ظاهر، و باطن، و غیب. اما آنچه ظاهرست سه چیزست: در دین صلابت، و در خدمت

سنت، و در معاملت حسنت. و آنچه باطنست سه چیزست: آنچه گویی کنی، و آنچه نمایی داری، و از آنچه که آواز دهی باشی. و آنچه غیب است سه چیزست: آنچه خواهی یابی، و آنچه نبویشی به بینی، و بنزدیک وی آنچه می-شمی باشی.

میدان شصت و دوم صفاست

از میدان صدق میدان صفا زاید. قوله تعالی: «فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله». اهل صفا سه گروه اند: یکی از آن فرشتگانند، از شهوت پاک، و از تهمت دور، و از غفلت معصوم. و دیگر گروه انبیاءند صلوات الله علیهم، از تراجع پاک، و از زینت دور، و از معاصی معصوم. و دون انبیا یک گروه اند از مؤمنان اهل صفا، و ایشان قومی اند از سلطان نفس رسته، و دلها با مولی پیوسته، و سرها باطلاع وی آراسته.

میدان شصت و سیم حیاست

از میدان صفا میدان حیا زاید. قوله تعالی: «فیستحیی منکم». حیا شرمست، و شرم حصار دین، و شرم علم نیست از علمهای کرم. شرم غافلان از خلقت، و شرم جوانمردان از فرشتگان، و شرم عارفان از حق. از خلق آنکس شرم دارد که از آب روی خود بترسد، و از قبول ایشان نیوشد، و عظمت الله نشناسد. و از فرشتگان شرم آنکس دارد که بر غیب اعتماد دارد، و از گناه پاک دارد، و از حساب اندیشه دارد. و از حق شرم آنکس دارد که دل

بینا دارد، و سر آشنا دارد، و ضمیر از ریبت جدا دارد.

میدان شصت و چهارم لغت است

از میدان حیا میدان ثقت زاید. قوله تعالی: «فهو رب السماء والارض انه لحق». ثقت بستن گذاشتنست و استواری امید. و آن از سه چیز خیزد: از صدق تصدیق، و از حسن ظن، و از صفای نظر. از صدق تصدیق سه چیز زاید: خوف سوزنده، و رجای انگیزنده، و انس نوازنده. و از حسن ظن سه چیز زاید: خرسندی باندك، و شکیبایی درکار، و همداستانی بمرگ. و از صفای نظر سه چیز زاید: فتوح لفظی، و اشارات غیبی، و حکمت لدنی.

میدان شصت و پنجم ایثار است

از میدان ثقت میدان ایثار زاید. قوله تعالی: «ویؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة». ایثار برگزیدن اولیترست بر آنچه کمینه تر. بر نیکوتر ایثار در سه چیزست: یکی ایثار [از] دنیا بر خلق، که ثنا از شغل به، و دعا از گنج مه، و بهشت از بها برتر. و دیگر ایثار از عمر بردل، که دل از زندگانی بهتر، و فراغت از جوانی برتر، و آشنایی از جان عزیزتر. سیم ایثار از علایق بردین، که دین در فراغت بیاساید، و در خلوت نیالاید، و در تفکر بیفزاید.

میدان شصت و هشتم تفویض است

از میدان ایثار میدان تفویض زاید. قوله تعالی:

«وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد». تفویض کار بخداوند باز گذاشتن است. و آن درسه چیزست: در دین، و در قسم، و در حساب خلق. تفویض در دین آنست که تکلف خود در آنچه وی ساخت نیامیزی، و هرچه وی برخصت فرو نهاد در آن نیاویزی، و چنانکه آن میگردد با آن میسازی. و تفویض در قسم آنست که بمحنت احتیال عقل خود را عذاب نکنی، و بیپهانه دعا با حکم معارضه نکنی، و باستقصاء طلب یقین خود متهم نکنی. و تفویض در حساب خلق سه چیزست: اگر ایشانرا بگناهی مبتلا بینی آنرا شقاوت نشمری و بترسی، و اگر بر طاعت بینی آنرا سعادت نشمری و امید داری، و بظاهر محتمل ایشانرا نداری و تصدیق ایشانرا مطالبت نکنی.

میدان شصت و هفتم فتوح است

از میدان تفویض میدان فتوح زاید. قوله تعالی: «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها». فتوح نامیست آنرا که از غیب ناجسته و ناخواسته آید. و آن سه قسمست: یک قسم از آن فا ارادت رزق و عیش است، و آنرا سه شرطست: نامطلوب، و نامکتسب، و نامنتظر. و دیگر آن علم لدنی است نا آموخته با شریعت موافق، و ناشنیده با دل آشنا، و ناآزموده در حکمت پسندیده. سیم نشانهای غیبی از بشارت خوابهای نیکو، و دعای نیکان، و قبول دلها.

میدان شصت و هشتم غربتست

از میدان فتوح میدان غربت زاید. قوله تعالی: «أولوا بقية ينهون عن الفساد». اولو بقية غربا اند، و آن غربا کیانند طوبی ایشانرا. جمله غربا سه گروه اند: اول گروه بیرون ماندگان از خان مان: زندگان همانانند، و مردگان شهیدانند، و فردا شفیعانند. و دیگر گروه مؤمنانند در میان منافقان: زندگان مجاهدان، و مردگان شهیدان، و فردا شفیعان. سیم گروه عارفان اند در میان غافلان: بتن در زمین اند، و بدل در آسمان اند، و با جهان و جهانیان بیگانگانند.

میدان شصت و نهم توحیدست

از میدان غربت میدان توحید زاید. توحید یکتا گفتن است، و یکتا دیدن، و یکتا دانستن، قوله تعالی: «فاعلم انه لا اله الا الله». اما یکتا گفتن سر همه علمهاست، و در همه معرفت دنیا و دین، و حاجز میان دوست و دشمن. شهادت علمست، و اخلاص بنای آن، و وفا شرط آن.

و گفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا سه و صفتست: اول گواهی دادن الله تعالی را بیگانگی در ذات، و پاکی از جفت و فرزند و انباز و یار، سبحانه و تعالی! و دیگر گواهی دادن الله را بیگتایی در صفتها که در آن بی شبهه است، و آن ویرا صفت است نامعقول، کیف آن نامفهوم و نا محاط و نامحدود و دور از اوهام، و در آن نام نه مشارك و نه مشابه، سبحانه و تعالی! سیم گواهی

دادن است الله را بی‌کتابی بنامها حقیقی ازلی، که نامها ویرا حقیقتست و دیگر انرا عاریتی. آفریده ویرا هم نام هست؛ آنچه نام ویست آن نام ویرا حقیقتست قدیم ازلی و سزای وی، و آنچه نامهای خلقانست آفریده است محدث بسزای ایشان. الله و رحمن نامهای ویست که بدان نامها کسی دیگر را نخوانند.

و اما یکتادیدن وی در اقرارست و اقسام و در آلا؛ و اما یکتایی در اقرار آنست که بنهادن قدرها متوحدست یگانه بعلم واسع ازلی و حکمت واسع ازلی، و کس را جز از وی علم آن و حکمت آن نیست. دیدن آن بر حکمت است، و راست دانستن آن بر حیرتست، و پیش بردن آن بر قدرتست؛ کس را جز وی آن نیست. و اما یکتایی وی در اقسام بخششهای ویست بخودی خود میان خلق، بسزای قدر هر کس دیده، بصلاح هر کس دانسته، و وقت نگاه داشته. و اما یکتایی در آلائی وی بیگانگی ویست: معطی ویست و یکتا؛ نه کس را جز از وی شکر و منت، و نه بکس جز از وی حول و قوت، نه دیگری را جز از وی منع و محنت.

اما یکتا دانستن در خدمتست، و در معاملتست، و در همتست. اما در خدمت ترك ریاست، و رعایت اخلاص، و ضبط خاطر. اما در معاملت تصفیت سرست، و تحقیق ذکر، و دوام اعتماد. و اما در همت کم کردن هر چه جز از وی، و فراموش کردن هر چه جز از وی، و بازاردن دل از هر چه جز از وی.

میدان هفتم تفرد است

از میدان توحید میدان تفرد زاید. قوله تعالی: «ذلک بان الله هو الحق و أن ما یدعون من دونه هو الباطل». حقیقت تفرد یگانه کردن همتست، بیان آن در توحید پر رفت. و اقسام تفرد سه است: یکی در ذکرست، و یکی در سماع، و یکی در نظر. در ذکر آنست که در یاد وی نه بر بیم باشی از چیزی جز از وی، و نه در طلب چیزی باشی جز از وی، و نه بر کوشیدن چیزی باشی بجز از وی. و در سماع آنست که در گوش سر از سه ندای وی بریده نیاید: یک ندای بازخواندن باخود در هر نفسی؛ دیگر ندای فرمان بخدمت خود در هر طرف؛ سیم ندای ملاطفت در هر چیز. و در نظر آنست که نگریستن دل از وی بریده نیاید، و نشان آن سه چیزست: یکی آنکه گردش حال مرد را بنگرداند، و دیگر آنکه تفرقه دل بهیچ شاغل مرد را در نیابد، سیم آنکه مرد از خود بیخبر ماند.

میدان هفتمادو یکم علم است

از میدان تفرد میدان علم زاید. قوله تعالی: «و ما یعقلها الا العالمون». علم دانش است. و آنرا اقسام سه است: علم استدلالی، و علم تعلیمی، و علم من لدنی است. اما استدلالی ثمرات عقولاند، و عواقب تجارباند، و ولایت تمیز که آدمیان بدان مکرم اند بر تفاوت درجات. و اما تعلیمی آنست که خلق از حق شنیدند در بلاغ، و از استادان آموختند در تلقین، که دانایان بدان عزیزند در دو جهان. اما لدنی سه علمست:

یکی علم حکمت در صنایع دانش آن یافته بنشان، و دیگر علم حقیقت در معاملات با حق یافته با نشان، سیم علم حکم پرنده از حق بدیده از غیب، و آن خضر راست صلوات الله علیه.

میدان هفتاد و دوم بصیرتست

از میدان علم میدان بصیرت زاید. قوله تعالی: «جعل لكم السمع والابصار». بصر دیده ورکردنست، و ابصار سه است: اول بصر عقلست، دوم بصر حکمتست، سیم بصر فراست است. اما بصر عقل قواید آن سه است: یکی شناختن سود و زیان خود، و کوشیدن عواقب خود، که آن سبب رستن است از ملامت؛ دیگر بدیدن مراتب خلق، و طاقت هرکسی در خوی، و قوت هریکی در خرد، و بهره هریک در عزم، و این سبب سلامت است؛ سیم بدیدن اولیتر هرچیز در هرکار و در هر هنگام و با هر کس، و این لباس کرامتست؛ و همه موازین عقل اند و جز ازین همه محنتست. و اما بصر حکمت را سه علامت است: بدیدن شفقت در هر فرصت تا جنگ برخیزد، و بدیدن حیرت در هر قسمت تا شتاب برخیزد، و بدیدن اشارت حق در هر صنیعت تا آشنایی زاید، و شادی این طریق خصوصیتست. و اما فراست بر سه نوعست: تفرس بتجربت و این همه ممیزانرا هست، و فراست باستدلال و این همه عاقلانرا هست، و فراست بنظر دل و این بدان نورست که مؤمنان در دل دارند. فراست تجربتی بدیده است یا شنیده یا بخرد دریافته؛ و فراست استدلالی قیاس

شرعیست در دین، و قیاس عقلی در جز از دین، و قیاس طبیعی که عامه راست؛ و فراست نظری برقیست که در دل تابد و راست آید، یا حاجی که در ضمیر آید و آخر آن حاجی حقیقت بود، یا وقوفست بقطع برحکم غیبی بعینه، و آن خضر راست علیه السلام.

میدان هفتادوسیم حیاتست

از میدان بصیرت میدان حیات زاید. قوله تعالی: «او من کان میتا فاحییناه». زندگانی دل سه چیزست. و هر دل که در آن دل ازین سه چیز چیزی در وی نیست مردارست: یکی زندگانی بیم است با علم، و دیگر زندگانی امید با علم، سیم زندگانی دوستی با علم. زندگانی بیم دامن مردپاک دارد، و چشم وی بیدار، و راه وی راست. و زندگانی امید مرکب مرد ببردارد، و زادش تمام، و راه نزدیک. و زندگانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد، و سروی آزاد، و دل وی شاد. بیم بی علم بیم خارجیانست، و امید بی علم امید مرجیانست، و دوستی بی علم دوستی اباحتیانست. و آن علم علم حدست و شرط در بیم و امید و در دوستی.

میدان هفتاد و چهارم حکمتست

از میدان حیات میدان حکمت زاید. قوله تعالی: «یؤتی الحکمة من یشاء». حکمت دیدن چیز است چنانکه آن چیزست. میان عقل و علم درجه ای شریفست، میان انبیا و اولیا مقسوم. و آن سه درجه است: یکی درجه

دیدنست، و دیگر درجه گفتنست، سیم درجه بدان زیستنست. درجه دیدن شناختن کاریست بسزای آن کار، و نهادن آن چیزست بجای آن چیز، و شناخت هر کس در قالب آنکس؛ و این عین حکمتست. و درجه گفتن راندن هر سخنست در نظیر آن، و بدیدن آخر هر سخن در اول آن، و شناختن باطن هر سخن در ظاهر آن؛ و این بنای حکمتست. اما درجه زیستن بحکمت وزن معامله با خلق نگاه داشتنست میان شفقت و مدهانت، و وزن معامله نگاه داشتن با خود میان امید و بیم، و وزن معامله نگاه داشتن با حق میان هیبت و انس؛ و این ثمره حکمتست، فافهم.

میدان هفتاد و پنجم معرفتست

از میدان حکمت میدان معرفت زاید. قوله تعالی: «تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق.» معرفت شناخت است. و این سه بابست و سه درجه بر سه ترتیب: اول باب شناخت هستی است و یکتایی باهم مانستنی؛ و دیگر شناخت تواناییست و دانایی و مهربانی؛ سیم شناخت نیکوکاری و دوستداری و نزدیکی. و معرفت اول باب بنای اسلامست، و دیگر باب بنای ایمانست، و سیم باب بنای اخلاصست. راه فرا باب اول بدیده تدبیر صانعست در گشاد و بند صنایع؛ و راه بیاب دوم بدیدار حکمت صانعست در خور شناختن نظایر؛ و راه بیاب سیم بدیدار لطف مولی است در شناختن کارها و فرو گذاشتن جرمها، و این باب باز پسین میدان عارفانست و کیمیای محبان و طریق خاصان، طریق

دل آرایی و شادی افزایی و مهر گشایی.

میدان هفتاد و هشتم کرامتست

از میدان معرفت میدان کرامت زاید. قوله تعالی: «وجعلنی من المکرمین». کرامت از باری تعالی بر مراتب است از عد و حد بیرون. اما قوانین آن سه اند: یکی کرامت هدایت و اجتناب، «کرم علی» آنست؛ و دیگر کرامت کفایت، «کرما بنی آدم» آنست؛ سیم کرامت بقربت است، «وجعلنی من المکرمین» آنست. کرامت هدایت را سه نشانست: استقامت احوال در اسلام، و متابعت سنت در اخلاق و خدمت، و صدق یقین در قسمت. و کرامت کفایت را سه نشانست: رزق روز بروز بی حیل، و خصومت و عافیت بی حیل، و ناز و خوی خوش بی مدهنت و تذلل. و کرامت بقربت را سه نشانست: سبکباری خدمت، و وفاق استقبال، و مفاوضه خیر و مستجابی دعا.

میدان هفتاد و نهم حقیقت است

از میدان کرامت میدان حقیقت زاید. قوله تعالی: «وعلمناه من لدنا علما». اصول حقایق سه است با آنکه شرایع همه حقایقست و هر چه حقست همه حقیقتست. از آن سه حقیقت یکی آنست که الله تعالی بدان عالمست و بدان واقف یکتا و بس، علم خدای بپا و سر هر کار و نهاد هر کار علم آن ویراست، و اسرار وی در احکام وی، و تاویل پوشیده های وی بر خلق وی. و دیگر حقیقت

آنست که در خضر آموخت صلوات الله علیه، پوشیده بر موسی علیه الصلوة والسلام، و خضر بدان دانا؛ و از آن سه چیز در تنزیل پیدا کرد: شکستن کشتی، و کشتن غلام، و راست کردن دیوار. سیم حقیقت آنست که حکیمان بدان بینااند، و عارفان بدان دانا، و متبصران از آن آگاه؛ و آن هزار جزوست بهزار درجه بر سه ترتیب. اول الهام، و دیگر فراست، سیم ابصار. «فاذا هم مبصرون». ابصار دیدن چیز است چنانکه آنست بنزدیک الله، و بدیده ور کردن الله آن چیز رهی را آنچه خواهد چندانکه خواهد آنرا که خواهد.

میدان هفتاد و هشتم ولایتست

از میدان حقیقت میدان ولایت زاید. ایشان که اهل این طبقه اند اولیا اند، و اوتاد در میان ایشان. قوله تعالی: «ألا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون». و اولیا را سه نشانست: سلامت دل، و سخاوت نفس، و نصیحت خلق. سلامت دل رستگی از سه چیزست: گله از حق، و جنگ با خلق، و بسند با خود. و سخاوت نفس را سه نشانست: دست برداشتن از آنچه خودخواهی، و بدل باز شدن از آنچه خلق درآند، و منتظر نبودن چیزی بیشی را از دنیا. و نصیحت خلق را سه نشانست: نیکوکارانرا یاری دادن، و بر بدکاران ببخشودن، و همه را نیک خواستن. این اخلاق اصل این نیکودلیست، و جوانمردی، و کم آزاری.

میدان هفتادونهم تسلیم است

از میدان ولایت میدان تسلیم زاید. قوله تعالی: «وسلموا تسلیمًا». تسلیم خویشان بحق سپردنست. هرچه میان بنده است با مولی تعالی از اعتقاد و از خدمت و از معاملت و از حقیقت بنا بر تسلیمست. و این سه قسم است: یکی تسلیم توحیدست، و دیگر تسلیم اقسامست، سیم تسلیم تعظیمست. تسلیم توحید سه چیزست: خدای را نادیده بشناختن، و نا دریافته را پذیرفتن، و بی معاوضه چیزی پرستیدن. و تسلیم اقسام سه چیزست: بروکیل وی اعتماد کردن، و بظن نیکو حکم پذیرفتن، و کوشش در حفظ نفس بگذاشتن. و تسلیم تعظیم سه چیزست: سعی خود را در هدایت وی کم دیدن، و جهد خود در معونت وی کم دیدن، و نشان خود در فضل وی کم دیدن.

میدان هشتادم استسلامست

از میدان تسلیم استسلام زاید. قوله تعالی: «وأمروا لنسلم لرب العالمین». استسلام حقیقت اسلامست. و آن سه درجه است: اول از شرك برستن، و دیگر از خلاف برستن، سیم از خود برستن. شرك سه است: شرك بزرگ خود معروفست، و شرك میانین شکست، و شرك کمین ریاست. هر که ازین سه شرك برست از سه کار عظیم برست. و خلاف سه است: بدعت در دین، و سخط بر حکم، و شکستن عهد. و رستن از خود سه چیزست: رستن از پسند خویش، و احتمال خویش، و تحکیم خویش.

میدان هشتادویکم اعتصام است

از میدان استسلام میدان اعتصام زاید. اعتصام دست برزدنست. قوله تعالى: «واعتصموا بحبل الله جميعا». واعتصام سه است: اول دست بتوحید زدنست، که «فقد استمسك بالعروة الوثقى» آنست؛ و دیگر دست بقرآن زدنست و کارکردن بدان، که «اعتصموا بحبل الله» آنست؛ سیم دست بحق زدنست، که «و من يعتصم بالله» آنست. اعتصام بتوحید سه چیزست: درست بدیدن که پادشاه یکتاست، و کار از يك جای، و حکم از يك در. واعتصام بقرآن سه چیزست: بدانستن که دین بقرآنست، و آرنده قرآن، و پذیرفتگاران قرآن. واعتصام بحق سه چیزست: دست اعتماد بضمان وی زدن، و دست نیاز بپر وی زدن، و دست مهر بلطف وی زدن.

میدان هشتادودوم انفرادست

از میدان اعتصام میدان انفراد زاید. انفراد یگانه گشتن است. قوله تعالى: «قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى و فرادی» انفراد پر سه وجه است: انفراد قاصدانست در تجرید قصد، و انفراد متوکلانست در صحبت توکل، و انفراد واجدانست در صولت هیبت یا در نسیم انس. انفراد قاصدانرا سه نشانست: قدم از خود واز دو گیتی برگرفتن، و خویشتن در پیش خویش نبدیدن، و از حق بجز از حق خرسند نابودن. و انفراد متوکلان سه چیزست: از اسباب بر نا رسیدن، و علایق نپذیرفتن، و از تدبیر خود بگریختن. و انفراد واجدان

سه چیزست: نفس فانی، ودل غایب، و نفس غرق.

میدان هشتادوسیم سرست

از میدان انفراد میدان سرزاید. قوله تعالی: «والله يعلم اسرارهم». سرآن خلاصه مردست که باحق دارد، و نهان که هرگزبان از آن عبارت نتواند کرد، و مردانرا از خود حکایت نتواند کرد. و آن سه است: یکی از آدمیان نهان، و دیگر از فرشتگان نهان، و سیم از خود نهان. آنچه از آدمیان نهانست خدمت خلوتست؛ و آنچه از فرشتگان نهانست مکاشفه حقیقت است؛ و آنچه از خود نهانست استغراق در مواصلت حق است. و شرایط خدمت خلوت سه چیزست: شناختن علم خدمت، و ضایع ناکردن حق خلق، و بازداشتن ایذاء خود از خلق؛ هرکرا نچنین باشد خلوت جنایت باشد. و علامات مکاشفت حقیقت سه چیزست: فراخی دل پذیرفتن قدرت را، و تاریک دیدن عذرهای خلق را، و دیده باز کردن آلاء حق را جل جلاله و تم افضاله. و استغراق در مواصلت حق طرفیست چون برق که بنده را چشم دل برحق آید میان سه چیز: بیم از یک چیز، و امید بیک چیز، و مهر در یک چیز؛ و آن چیز حق، و هرچه جز از وی ناچیز و گم.

میدان هشتاد و چهارم غناست

از میدان سر میدان غنا زاید. قوله تعالی: «ووجدك عایلا فاغنی». غنا توانگریست. جمله آن سه چیزست: غنای مال، و غنای خوی، و غنای دل. غنای مال بر سه گونه

است: آنچه از حلالست محنتست، و آنچه از حرامست لعنتست، و آنچه افزونست عقوبتست. و غنای خوی از نفس است که در خبرست که «الغنى عن النفس»؛ و غنای نفس سه چیزست: خشنودی، و خرسندی، و جوانمردی. و غناء دل سه چیزست، و آن «غناء القلب» است که در خیر است: همت از دنیا مهمتر، و مراد از بهشت بزرگتر، و آرام از هفت آسمان و زمین برتر.

میدان هشتاد و پنجم بسط است

از میدان غنا میدان بسط زاید. قوله تعالى وتبارك: «افمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه». بسط گشادن مولی است دل و وقت و همت بنده را. و آن بر سه گونه است: یکی بسط دعا را، و دیگری بسط خدمت را، سیم بسط طلب را. بسط دعا را سه نشانست: مناجات با حرمت، و تضرع با هیبت، و سؤال باستخارت. و بسط خدمت را سه نشانست: کار فراوان برش آسان، و ورد فراوان از خلق نهان، و دل بوقت ورد شتابان. و بسط طلب را سه نشانست: سماع اندک و فایده فراوان، و خدمت اندک و حلاوت فراوان، و فکرت اندک و دیدار فراوان.

میدان هشتاد و ششم انبساط است

از میدان بسط میدان انبساط زاید. قوله تعالى: «فأووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته». انبساط نزدیکی نیوشیدن و دیدار خواستن است. جویندگان دیدار

سه مردند: مردی مقتدی بدعای مصطفی صلی الله علیه و سلم که گفت: «اسألك لذة النظر الى وجهك» دعا میکند، و ویرا سه چیز: بجای بیدار گردیدن، و خویشتن را سزاوار ندیدن، و بمصطفی صلی الله علیه و سلم پی بردن؛ و مردیست در غفلت خواهنده، و برعادت جوینده، و در اصل بیدار گرونده. سیم مردیست منبسط نفس سوخته، و دل افروخته، و جان بارزو آمیخته.

میدان هشتاد و هفتم سماعست

از میدان انبساط میدان سماع زاید. قوله تعالی: «ولو علم الله فیهم خیر الا سمعهم». سماع بیدار کردنست از خواب و جنبانیدنست از آرام و آب دادنست کشته را، تا خفته کیست و آرامیده کیست و کشته چیست. سماع زنده کننده است، و اهل سماع سه مردانند: یکی آنست که حظ وی از سماع معنیست و حاصل آن؛...؛ سیم آنست که حظ وی لطیفه ایست میان صوت و معنی و اشارات آن. اما آن پیشین استقبال کرد سماع را به سه چیز: بگوش سر، و آلت تمیز، و حرکت طباع؛ سماع ویرا باز آورد از سه لذت: یکی از آسایش، و از غم، و از شغل. اما مرد دوم استقبال کرد سماع را به سه چیز: بگوش، و لطافت نظر، و فایده جستن بنیاز؛ تا باز آورد او را آن سماع دو تحفه: راحت از درد، و نکته از حکمت. و اما سیم مرد استقبال کرد سماع را به سه چیز: بنفس مرده، و دل تشنه، و نفس سوخته؛ تا باز آورد او را نسیم انسی، و یادگار ازلی، و شادی جاودانی.

میدان هشتاد و هشتم اطلاعست

از میدان سماع میدان اطلاع زاید. قوله تعالی: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم». اطلاع مستمع مطلع شدن ویست بر نصیب خود از حق. و آن مردان سه‌اند: اطلاع مستمع بقرآن بدل زنده بار آورد او را سه‌چیز: بیمی از خطا باز دارنده، و امیدی بر خدمت دارنده، و سکینه با حکم سازنده؛ و اطلاع مستمع علم بدل فراغ بار آورد ویرا سه‌چیز: نزهت در کوشش، و هدایت در عقل، و توانگری در دل؛ و اطلاع مستمع اشارت بدل بینا بار آورد ویرا سه‌چیز: مددی از معرفت، و برقی از هیبت، و نسیمی از قربت.

میدان هشتاد و نهم وجدست

از میدان اطلاع میدان وجد زاید. قوله تعالی: «وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا». وجد آتشی است افروخته میان سنگ اختیار و آهن نیاز. و آن بر سه وجه است: وجدیست نفس را، و وجدیست دل را، و وجدیست جان را. اما آنچه نفس را افتد بر عقل زور کند، و صبر هزیمت کند، و نهانیها آشکارا کند؛ و این وجد معنویست. اما آن وجد که دل را افتد بر طاقت زور کند تا حرکت کند و بانگ کند و جامه بدرد؛ و این وجد معنویست. اما آن وجد که جان را افتد حظ وی از حق نقد کند، و نفس وی در حقیقت غرق کند، و جان وی آهنگ بریدن کند؛ این واجد منظور است که حق بوی نگریست.

میدان نودم لحظه است

از میدان وجد میدان لحظه زاید. قوله تعالی: «انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانی» لحظ واجد برافتادن چشم واجدست برمرادی در نهان. آن سه مردانند: هیبت زده که مراد جست، مکر دید، کشته شد تا نزدیک؛ و محبیست که دوست جست، نشان دید. ببرید تا نزدیک؛ و خداوند انس است که بوقت نگریست، نور دیده غرق گشت تا نزدیک. مرد پیشین در خدمت افتاد و زهد، و مرد در حرمت افتاد و شرم، و مرد بازپسین از خود جدا ماند و رست. فافهم.

میدان نودویکم وقتست

از میدان لحظه میدان وقت زاید. قوله تعالی: «جئت علی قدر یا موسی». وقت آنست که جز حق در نگنجد. مردان در آن وقت سه‌اند: وقت یکی سبکست چون برق، و وقت یکی پاینده است، و وقت یکی غالب است. آنچه چون برقست غاسلست شوینده؛ و آنچه پاینده شاغل است مشغول دارنده؛ و آنچه غالبست قاتل است کشنده. اما آنچه چون برقست از فکرت زاید، و آنچه پاینده است از لذت ذکر زاید، و آنچه غالبست از سماع نظر زاید. آنچه چون برقست دنیا فراموش‌کند، تا ذکر آخرت روشن کند؛ و آنچه پاینده است از آخرت مشغول کند، تا حق معاین گردد؛ و آنچه غالبست رسوم انسانیت محو کند، تا جز حق جل جلاله نماند.

میدان نود و دوم نفس است

از میدان وقت میدان نفس زاید. قوله تعالی: «فلما افاق قال سبحانك». نفس خداوند وقت آنست که از وی چیزی در آن نیامیزد. نفسهای اهل حقیقت سه است: ناله تابیست، و خروش واله، و نعره واجد. اما ناله تابی دیو راند، و گناه شوید، و دل گشاید. و اما خروش واله مهر دنیا شوید، و اسباب سترد، و خلق فراموش کند. و اما نعره واجد در جان آویزد، و دل تشنه کند، و حجاب سوزد.

میدان نود و سیم مکاشفه است

از میدان نفس میدان مکاشفه زاید. قوله تعالی: «ما کذب الفؤاد ما رأى». مکاشفه دیدار دلست با حق. و علامات مکاشفت سه است: استغراق دل از ذکر، و امتلاء سراز نظر، و استبصار ضمیر بحقیقت. نشان استغراق دل از ذکر سه چیزست: گفتار حقیقت، و وحشت از خلق، و الهام مناجات. و نشان امتلاء سر از نظر سه چیزست: مستولی گشتن بر احوال، و هموار گشتن در صدق، و دیده ورگشتن در شادی بزرگتر. و نشان استبصار ضمیر بحقیقت سه چیزست: که مرد طمأنینت و سکینت یابد، و وقار فرشتگان، و ثبات بادنیان.

میدان نود و چهارم سرور است

از میدان مکاشفه میدان سرور زاید. قوله تعالی: «فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون». جمله شادیه

سه است: یکی شادی حرامست، و یکی شادی مکروه، و یکی شادی واجب. آنچه حرامست بمعصیت شاد بودنست، و آن اینست که قوله تعالى: «لا تفرح ان الله لا يحب الفرحین» «انه لفرح فخور». و آنچه مکروهست بدنیا شاد بودنست، و اینست که گفت قوله تعالى: «و فرحوا بالحیوة الدنیا» «ولاتفرحوا بما اتاکم». و آنچه واجبست شادیست بحق، و آن آنست که گفت: «فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به». اما شادی بحرام بدان دل میرد، و پی ببرد، و دوست دشمن کند. و اما شادی مکروه از آن آبروی کاهد، و فتنه افزاید، و عمر تاوان آید. و اما شادی واجب سه شادیست: شادی مسلمانی که بند برگرفت و در گشاد و بار داد؛ و دیگر شادی منتست که از عتاب آزاد کرد، و از بهشت رها کرد، و بحقیقت شاد کرد؛ سیم دوستیست که مرد را انس داد بی خلق، و توانگری بی گنج، و عز داد بی سپاه.

میدان نود و پنجم انس است

از میدان سرور میدان انس زاید. قوله تعالى: «واذا سألك عبادى عنى فانى قریب». انس آسایش است و آرام بنزدیک دوست. و آن سه کس راست: مرید صادق را که وعده شنود، و عارف را که نشان یابد، و محب را که بمراد نگرد. اما مرید صادق را که وعده شنود در وی سه نشان پدید آید: حلاوت خدمت، و بر همه جانوران شفقت، و خلاص دعوت. و اما عارف که نشان یابد در وی سه نشان پدید آید: مؤانست

مناجات، و حلاوت فکرت، و سیری از زندگانی. و اما
محب را که فرا مراد نگرد در وی سه علامت پدید آید:
آزادی، شادی، و بیقراری.

میدان نودوششم دهشت است

از میدان انس میدان دهشت زاید. دهشت در غلبه
انس از خود رها شدن است، و از خود جدا گشتنست.
دهشت آن حالست که تن صبر بر نتابد، و دل بعقل
نپردازد، و نظر تمییز را نیابد. تن آنکه صبر بر ندارد
که از فراغت دل در ماند، و هیبت میان تن و میان دل وی
جدا کند، و سلطان طاقت ضعیف گردد. و دل با عقل
آنکه نپردازد که روح ویرا خواند، و روح وجد بوی
رساند، و تشنگی قوت کند. و نظر آنگاه تمییز را نباید
که در نور مشاهده غرق گردد، و ندای لطف بوی رسد،
و حجاب تنسم از پیش وی برخیزد.

میدان نودوهفتم مشاهده است

از میدان دهشت میدان مشاهده زاید. قوله تعالی:
«او القی السمع و هو شهید». مشاهده برخاستن عوایقست
میان بنده و حق. و طریق بدان سه چیزست: یکی رسیدن
از درجه علمست بدرجه حکمت؛ و دیگر رسیدن از درجه
صبر بدرجه صفاوت؛ سیم رسیدن از درجه معرفت
بدرجه حقیقت. مرد از درجه علم بدرجه حکمت بسه چیز
رسد: باستعمال علم، و تعظیم امر، و اتباع سنت؛ و این
مقام حکیمانست. و مرد از درجه صبر بدرجه صفاوت

بسه چیز رسد: بترك مناقشت، و ترك تدبیر، و لزوم رضا؛ و این مقام راضیانست. و مرد از درجه معرفت بدرجه حقیقت بسه چیز میرسد: بحرمت در خلوت، و خجل از خدمت، و ایثار برفاقت.

میدان نود و هشتم معاینه است

از میدان مشاهده میدان معاینه زاید. قوله تعالی: «الم تر الى ربك كيف مداخلزل». معنی معاینه تمام دیدنست، و آن سه چیزست: بچشم اجابت بمحبت نگرستن، و بچشم انفراد بفرد نگرستن، و بچشم حضور بحاضر نگرستن. شرح اول سه چیزست: ندای عذر را اجابت کرد، و ندای لطف را اجابت خواست، و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای سر را اجابت خواست. و شرح حرف میانین بهدایت یگانه است، شهادت یگانه داد؛ و بمعرفت یگانه است، شکر یگانه داد؛ و برعایت یگانه است، ارادت یگانه داد. و شرح حرف پسین بدوری از خود نزدیکی ویرا نزدیک باش، و بغیبت از خود حضور وی را حاضر باش؛ نه از قاصدان دوراست، نه از طالبان گم است، نه از مریدان غایب.

میدان نود و نهم فناست

از میدان معاینه میدان فناست. قوله تعالی: «كل شيء هالك الا وجهه له الحكم واليه ترجعون». فنا نیستیست. و آن نیست گشتن بسه چیزست در سه چیز: نیست گشتن جستن دریافته، نیست گشتن شناختن در

شناخته، نیست گشتن دیدن در دیده. آنچه «لم یکن» در آنچه «لم یزل» چه یابد؟ حق باقی در رسم فانی کی پیوندد؟ سزا در ناسزا کی بندد؟ هرچه جز از ویست در میان سه چیزست: نابوده دی و گم امروز و نیست فردا؛ پس همه نیست اند جز از وی، مگر هست بوی؛ پس همه هست ویست. باران که بدریا رسید برسد، و ستاره در روز ناپیدا شد؛ درخود برسد آنکه بمولی رسید.

میدان صدم بقاست

از میدان فنا میدان بقاست. قوله تعالی: «والله خیر وابقی» خداوند تعالی و بس: علایق منقطع، واسباب مضمحل، و رسوم باطل، و حدود متلاشی، و فهم فانی، و تاریخ مستحیل، و اشارت متناهی، و عبارت متنفی، و خیر متمحی، و حق یکتا بخودی خود باقی.

و این صد میدان همه در میدان محبت مستغرق. میدان [دوستی] میدان محبت است. قوله تعالی: «یجهم و یحبونه»؛ «قل ان کنتم تحبون الله». اما دوستی سه مقامست: اول راستی، و میان مستی، و آخر نیستی. و الحمد لله [الاول] والاخر.

تمام شد کتاب صد میدان از مصنفات ندیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس الله روحه.

معنی چند لغت و اصطلاح:

اباحتیان، ص ۵۸ من ۱۷: به سیاق عربی «اباحی» ملحدی که همه چیز را
را مباح شمرده و ارتکاب محرمات را روا دارد.

آمانی، ۲۱/۴۵: جمع امنیت، آرزوها.

اینکم، ۱۷/۲۸: اکنون هستم، چنین که می باشم.

برکشیدن، ۷/۳۸: ترقی دادن و بالا بردن، برمی کشند: ارتقا می دهند.

بوشیدن، ۱۰/۲۲: بودن و وجود داشتن، ناپوشیده: نبوده و نصیب
نشده.

بیوسیدن، ۲۰/۲۵: انتظار و توقع داشتن، ناپیوسیده: غیرمنتظره.

تراجع، ۱۱/۵۱: منقلب شدن و بازگشتن.

ثقت بستن، ۴/۵۲: اعتماد کردن، ثقت بستن گذاشتن است: واگذاری

اعتماد و توکل.

دیده ور کردن، ۹/۶۱: دیده وری، نگاه و در اینجا، به نظر آوردن و

نشان دادن.

خارجیان، ۱۵/۵۸: خوارج، گروهی که بخاطر موافقت علی (ع) با

حکمت در جنگ صفین، بر وی خروج کردند و به مخالفت

برخاستند و گفتند: «لاحکم الا لله». این گروه در دوره خلافت

بنی امیه قدرتی یافتند و در دوره عباسیان به تدریج از میان

رفتند.

رهی، ۹/۶۱: غلام و بنده و خدمتکار.

شکیفتن، ۱۷/۲۱: شکیبیدن، سیر کردن و آرام گرفتن.

هادیت، ۱۷/۵۰: خوی و عادت که آدمی را از شغل های دیگر بازدارد.

فا، ۱۷/۵۳: بجای «باء» بکار می رود چنانکه مولوی می گوید:

جادوی کمپیر از غصه بمرد روی و موی زشت فا مالک سپرد.
 قطیعت، ۳۵/۶ و ۱۵/۴۲: جدائی و بریدگی، تجرد از علایق.
 قواید، ۵۷/۹: جمع قایده و قاید، عصاکش، راهبر، پایه.
 لاوه، ۳۷/۲۰: لابه و زاری کردن و التماس والاحاح.
 مبتهلان، ۳۷/۲۰: اسم فاعل از ایهتال درماندگان و تضرع‌کنندگان.
 مرجیان، ۵۸/۱۶: گروهی که می‌گویند: شهادتین مقدم بر عمل به فرایض
 دین است و با ایمان معصیت ضرر نکند چنانکه با کفر طاعت.
 نیوشیدن، ۲۷/۳: جستن و طلبیدن، نانیوشیده، نطلبیده.
 وایستن، ۳۷/۸: بایستن و بایسته‌بودن، نواستن: غیر ضروری.
 حاج، ۵۸/۳: اسم فاعل و بمعنی: محرک و بهیجان آورنده و انگیزه.
 یاویدن، ۲۲/۱۹: یافتن و پیدا کردن.

فهرست آیات:

سوره / آیه

- ۴۰/۳۸ انا اخلصناهم بخالصة
 ان تجتنبوا كبائر ما
 ۳۱/ ۴ تنهون عنه
 انظر الى الجبل فان
 امست مكانه فسوف
 ۱۴۳/ ۷ ترانى
 ان كنتن تردن الله و
 ۲۹/۳۳ رسوله
 ۱۰/۱۱ انه لفرح فنور
 ۱۳/۱۸ انهم فتيه امنوا برهم
 ۲۶/۲۹ انى مهاجر الى ربى
 او القى السمع و هو
 ۳۷/۵۰ شهيد
 ۱۲۲/ ۶ او من كان ميتاً فاحييناه
 ۸۶/۱۱ بقية الله خير لكم
 تبصرة و ذكرى لكل
 ۸/۵۰ عبد متيب
 تذكروا فاذا هم
 ۲۰۱/ ۷ مبصرون
 ترجون من الله ما لا
 ۱۰۴/ ۴ يرجون
 ترى اعينهم تفيض
 ۸۳/ ۵ من الدع

سوره / آیه

- ۵۸/ ۹ اذا هم يسخطون
 اصبروا و صابروا و
 ۲۰۰/ ۳ رابطوا
 افمن اتبع رضوان الله
 كمن بء يسخط من
 ۱۶۲/ ۳ الله
 افمن شرح الله صدره
 للاسلام فهو على نور
 ۲۲/۳۹ من ربه
 افوض امرى الى الله ان
 ۴۴/۴۰ الله بصير بالعباد
 الا ان اولياء الله لاخوف
 عليهم ولا هم يحزنون
 ۶۲/۱۰ ۳۰/۴۱ الا تخافوا و لاتحزنوا
 ۳/۳۹ الا لله الدين الخالص
 الذين هم من خشية ربهم
 مشفقون
 ۵۷/۲۳ الم تر الى ربك كيف مد
 ۴۵/۲۵ انظر
 الم يان للذين آمنوا ان
 تخشع قلوبهم لذكر
 ۱۶/۵۷ الله
 او لو بقية ينهون عن
 ۱۱۶/۱۱ الفساد

سوره / آيه	سوره / آيه
فاستبشروا ببيعكم الذى بايتم به فاستقم كما امرت ١١٣/١١	تريدون عرض الدنيا ٨ / ٦٧ توبوا الى الله توبة نصوحا ٨/٦٦
فاصبروا كما صبر اولو العزم من الرسل ٣٥/٤٦	• ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون ٩١/ ٦
فاعلم انه لا اله الا الله ١٩/٤٧	• جئت على قدر يا موسى ٢٠/ ٤٠
فاقض ما انت قاض ٧٢/٢٠	• جعل لكم السمع و الاىصار ١٦/ ٧٨
فاؤوا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته ١٨/ ١٦	• حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى ٢ / ٢٣٨
فاين تذهبون ٨١/ ٢٦	• الحافظون لحدود الله ٩ / ١١٢
فبذلك فليفرحو هو خير مما يحبون ١٠/ ٥٨	• خر راکعاً وأنا ب ذلك بأن الله هو الحق ٢٢/ ٢٤
فعليه توكلوا ان كنتم مسلمين ١٠/ ٨٤	• رجال صدقوا ما عاهدوا ٣٣/ ٢٣
فقد استمسك بالعروة الوثقى ٢١/ ٢٢	• سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم ٤١/ ٥٣
فلما افاق قال سبحانك ١٤/ ٣٧	• على بصيرة انا و من اتبعتنى ١٢/ ١٠٨
فما رعوها حق رعايتها ٥٧/ ٢٧	• عليه توكلت واليه انيب ١١/ ٨٦
فما وهوا كما اصابهم فى سبيل الله ٣ / ١٤٦	• فاذا اسألك عبادى عنى فانى قريب ٢ / ١٨٦
فهبوب السماء و الارض انه لعق ٥١/ ٢٣	• فاذا هم مبصرون ٧ / ٢٠١
فيستحيى منكم فيه رجال يحبون ان يتطهروا ٩/ ١٠٨	
قد جائكم بصائر من ربكم ٦ / ١٠٤	
قد يعلم ما انتم عليه قل الله اعبد مخلصاً له دينى ٢٤/ ٦٤	
٣٩/ ١٤	

سوره / آيه

٣١/٣٠	متبين اليه واتقوه
٩٠/١٢	من يتق و يصبر
	واتبع سبيل من اناب
١٥/٣١	الى
٦/٦٥	واتمرو بينكم بمعروف
١٩/٩٦	واسجد واقترب
	واعتصموا بحبل الله
١٠٣/ ٣	جميعاً
٧٣/٢٠	والله خير وابقى
٢٦/٤٧	والله يعلم اسرارهم
٤٠/٧٩	واما من خاف مقام ربه
	وامرنا لنسلم لرب
٧١/ ٦	العالمين
١٧/٣٩	و انا بوا الى الله
٢٥/ ٤	وان تصبروا خير لكم
٥٤/٣٩	وانيبوا الى ربكم
٤١/ ٢	واياى فاتقون
٤٠/ ٢	واياى فارهبون
٢٤/٢٢	وبشر المخبتين
٨/٧٣	و تبتل اليه تبتيلا
	وتلك الامثال نضربها
٢١/٥٩	للناس
٣١/٢٤	وتوبوا الى الله جميعاً
	وجاهدوا فى الارض
٧٨/٢٢	حق جهاده
٢٧/٣٦	وجعلنى من المكرمين
	وربطنا على قلوبهم
١٤/١٨	اذ قاموا
٢٢/٥٨	ورضوا عنه
٥٦/٣٣	وسلموا تسليمأ
	وغلنوا ان لا ملجأ من الله

سوره / آيه

٣١/ ٣	قل ان كنتم تحبون الله
٤٦/٢٤	قل انما اعظكم بواحدة
	قل كل يعمل على
٨٤/١٧	شاكلته
٦/٦٦	قوا انفسكم و اهليكم
	نارا
٦٢/١٧	كرمت على
٧٠/١٧	كرمنا بنى ادم
	كل شيئى هالك الا وجهه
٨٨/٢٨	له الحكم...
١٣٥/ ٤	كونوا قوامون بالقسط
	لا تفرح ان الله لا يحب
٧٦/٢٨	الفرحين
٢٠/٢١	لا يفترون
	لاواه منيب (ان ابراهيم
٥٧/١١	لأواه)
١١/٥٣	ما كذب الفؤاد ما رأى
	ما لكم لا ترجون لله
١٣/٧١	وقارا
	ما يفتح الله للناس من
	رحمته فلا ممسك
٢/٣٥	لها
	من كان يريد حرث
٢٠/٤٢	الآخرة
	من كان يريد حرث
٢٠/٤٢	الدنيا
	من كان يريد الحياة
١٥/١١	الدنيا و زينتها
١٨/١٧	من كان يريد العاجلة
١٥٢/ ٣	منكم من يريد الدنيا

سوره / آیه	سوره / آیه
و من يخرج من بيته مهاجراً الى الله و رسوله ١٠٠ / ٤	الا اليه ١١٨ / ٩ وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا ٦٢ / ٢٥
و من يرد الله فتنته قلن يملك له من الله شيئاً ٤١ / ٥	وعلمنا من لدنا علماً ٦٥ / ٨
و وجدك عايلاً فاغنى ٨ / ٦٣	وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين ٢٣ / ٥
و يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ٩ / ٥٩	و عنت الوجوه للحي القيوم ١١١ / ٢٠
و يحذركم الله نفسه ٣٠ / ٣	و فرحو بالحياة الدنيا ٢٦ / ١٣
و يدعوننا رغباً و رهباً ٩٠ / ٢١	و قلوبهم و جلة ٦ / ٢٣
و يرجون رحمته و يخافون عذابه ٥٧ / ١٧	و لا تفرحوا بما اتيكم ولا تكن من الغافلين ٢٣ / ٥٧
هو الذي انزل السكينة فى قلوب المؤمنين ٤ / ٢٨	و لا تمدن عينيك ولا يستخفنك الذين لا يوقنون ٢٠ / ١٣١
يا ايها الناس انتم الفقرء الى الله ١٥ / ٣٥	و لا تنظر نفس ما قدمت لغد ١٨ / ٥٩
يا ايها النفس المطمئنة ٢٧ / ٨٩	ولو علم الله فيهم خيراً لا سمعهم ٢٣ / ٨
يؤتى الحكمة من يشاء ٢٦٩ / ٢	و ما امروا الا ليعبد الله مخلصين له الدين ٥ / ٩٨
يبتغون الى ربهم الوسيلة ايهم اقرب ٥٧ / ١٧	و ما منا الا له مقام معلوم ١٦٤ / ٣٧
يحبهم و يحبونه ٥٤ / ٥	و ما يتذكر الا من ينيب ١٣ / ٤٠
يحذر الآخرة و يرجو رحمة ربه ١٢ / ٣٩	وما يعقلها الا العالمون ٢٣ / ٢٩
يرجون تجارة لن تبور ٢٩ / ٣٥	و من اراد الآخرة و سعى لها ١٩ / ١٧
يعلم ما فى انفسكم فاحذروه ٢٣٥ / ٢	و من لم يتب فاولئك هم الظالمون ١١ / ٢٩

کتابخانه طهوری ناشر مجموعه «زبان و فرهنگ ایران» چند هدیه لاین
دیگر به پیشگاه دانشمندان و محققان و دوستان کتاب و دانش تقدیم میکند.

کشف المحجوب. تصنیف علی هجویری غزنوی. تصحیح استاد و محقق
زنده یاد ژوکوفسکی با مقدمه آقای دکتر قاسم انصاری در ۷۲۶ صفحه جلد
گالینگور.

انسان کامل. تألیف شیخ عزیزالدین نسفی. تصحیح پرفسور مارپژان موله
در ۶۷۶ صفحه جلد مقوائی

شرح شطحیات. تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی. شامل گفتارهای
شورانگیز و رمزی صوفیان. تصحیح و مقدمه فرانسوی از پرفسور هنری کربن
در ۷۹۲ صفحه جلد مقوائی

احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی. اقوال اهل تصوف درباره او
به ضمیمه نورالعلوم منقول از نسخه منحصر بفرد خطی موزه انگلستان به اهتمام
علامه فقیه مجتبی مینوی. در ۱۸۵ صفحه با کاغذ خوب جلد ورنی

کشف المحجوب. رساله در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری تصنیف
ابو یعقوب سبختانی. با مقدمه به زبان فرانسه به قلم شادروان هنری کربن در
۱۵۵ صفحه جلد مقوائی

اسرار التوحید. فی مقامات الشیخ ابی سعید بن ابی الخیر به انضمام رساله
حورائیه. تصحیح استاد شادروان احمد بهمنیار در ۳۶۲ صفحه جلد گالینگور

حافدان نوبختی. تألیف دانشمند فقیه عباس اقبال آشتیانی. شرح حال و
اخبار خاندان جلیل القدر نوبختی و تاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی و مذهب
شیعه در ۳۱۸ صفحه جلد سلفونی

تجارب السلف. در تواریخ خلفا و وزرای ایشان - تألیف هندوشاه نخبوانی
تصحیح دانشمند فقیه عباس اقبال در ۴۷۸ صفحه جلد سلفونی ۶۵۵ ریال.

صدمیدان. از شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری. شرح حال و توضیح لغات
و فهرست آیات به کوشش آقای دکتر قاسم انصاری در ۸۵ صفحه

مهابهارات. بزرگترین منظومه کهنه موجود جهان به زبان سانسکریت. ترجمه
میرغیاث الدین علی قزوینی متوفی ۱۵۲۳ هجری به تحقیق و تصحیح و تحشیه و
مقدمه بقلم آقای دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی و دکتر ن. ش. شوکلا
دانشمند هندی. بهترین چاپ با کاغذ خوب و جلد مرغوب در چهار مجلد
۲۳۶۵ صفحه

کتابخانه طهوری - خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران تلفن ۴۴۶۳۳۵